



## پژوهشی در هویت تاریخی «مقتل ابی مخنف»

ابراهیم صالحی حاجی آبادی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۱

تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۶

### چکیده

تشابه میان نام‌های تاریخی از مهم‌ترین دشواری‌ها در برخی از تحقیقات و مستندات تاریخی شده است؛ برای نمونه می‌توان به «مقتل ابی مخنف» اشاره کرد؛ کتابی که با کنیه‌ی مورخ بزرگ شیعه، لوط‌بن یحیی، متوفای ۱۵۷ منتشر شده و به علت انتساب به کنیه‌ی آن شخصیت بزرگ، منشأ بسیاری از تحریفات و خرافات در تاریخ کربلا و حوادث بعد کربلا - از جمله فرجام قاتلان - شده است.

کتاب مذکور به علت ادبیات ضعیف، تناقض‌گویی، ضبط برخی نکات خلاف تاریخ معتبر و نقل نکاتی به دور از عقل، و مهم‌تر از همه مجهول بودن هویت نویسنده‌ی آن، نه تنها نسبت دادن آن به ابومخنف، مورخ بزرگ شیعه، صحیح نیست، بلکه به علل مختلف استناد آن به هیچ یک از مورخین اولیه و معتبر نیز ممکن نیست. مطالب این کتاب از اساس مخدوش است؛ اما از آنجا که مقتل مذکور با کنیه‌ی ابومخنف، متوفای ۱۵۷، منتشر شده است، متأسفانه مطالب آن نه تنها در میان عوام، در میان

Ebu Mihnef-

030215

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA CELEN DOKÜMAN

D4283



02 Temmuz 2018

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN!

— قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

— قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). تفسیر قمی. قم: نشر دارالکتاب.

— گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق). بیان السعاده فی مقامات العبادہ. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

— مصری، محمود (۱۴۲۱ق). اصحاب الرسول (ص). القاهرة: دارالحدیث.

— مطهری فز، فاطمه (۱۳۹۲). سنخ‌شناسی مشارکت اصحاب حاضر در احد بر اساس قرآن و منابع تاریخی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی شهلا بختیاری. دانشگاه الزهراء.

— مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق). تفسیر الکاشف. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

— مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۳ق). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. قم: کنگره شیخ مفید.

— مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳). ترجمه قرآن کریم. قم: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

— \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

— میدی، رشیدالدین احمدبن ابی سعد (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عدله الابرار. تهران: امیرکبیر.

— میثمی، لطف‌الله و دیگران (۱۳۸۴). أخذ قله بحران، قله مدیریت. تهران: نشر صمدیه.

— واحدی، علین محمد (۱۴۱۱ق). اسباب نزول القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیه.

— واقدی، محمدبن عمر (۱۴۰۹ق). المغازی. تحقیق مارسدن جونز. بیروت: مؤسسه الاعلمی.

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴ شمسران

02 Temmuz 2018

Kerbela  
110835  
Ebu Minnef  
050215

## واقعه کربلا و بازنمایی عمل کرد گفتمان حاکم در تاریخ‌نگاری ابومخنف

حسن حضرتی<sup>۱</sup>  
لیلا نجفیان رضوی<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۱۹

تاریخ تصویب: ۹۳/۱۰/۱۵

### چکیده

شرح مفصل جزئیات روی داده‌های مرتبط با قیام امام حسین (ع) و ابعاد مختلف آن از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ابومخنف است. برخی پژوهشگران جایگاه ابومخنف و اثر او در تاریخ‌نگاری اسلامی را بررسیده‌اند؛ اما در مقاله حاضر، با تکیه بر رویکرد نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، نحوه بازنمایی کوشش‌های گفتمان حاکم برای حفظ هژمونی خود، در گزارش ابومخنف از واقعه کربلا را مورد توجه قرار داده‌ایم. براساس بررسی انجام‌شده، استفاده گفتمان حاکم از برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، چه در بُعد نرم‌افزاری (نامه‌ها و

۲۹-۴۱

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران؛ hazrati@ut.ac.ir  
۲. دکترای تاریخ اسلام؛ leylanajafianrazavi@gmail.com

ندیم، آن را ۱۵۷ق و عده‌ای دیگر آن را ۱۷۰ق ذکر کرده‌اند (ذهبی، ج ۳، ص ۴۲۰). در منابع رجال‌شناسی، ابومخنف را فردی «ثقه» نمی‌شناسند و آثار وی را نیز معتمد ندانسته‌اند. ابن ابی حاتم او را «متروک الحدیث» خوانده است. البته، در آن زمان، این موضع‌گیری در برابر اخباریان رایج بوده است. روایات ابومخنف بیشتر از زبان شاهدان عینی حوادث یا با یک واسطه نقل شده است؛ مانند قیام مسلم بن عقیل در کوفه و روایتی از واقعه کربلا و روایات متعددی از حمید بن مسلم که شاهد واقعه کربلا بوده. این امر نشان‌دهنده دقت او در گرفتن اخبار از شاهدان و افراد امین است. با توجه به مطالب و اخباری که ابومخنف درباره علی (ع) و امام حسین (ع) نقل کرده، بسیاری وی را شیعه امامی دانسته‌اند. هر چند که در این باره اختلاف نظر بسیار است. برخی روایات ابومخنف در آثار امامیه، همچون کلینی و ابن بابویه و شیخ مفید، آمده و بعدها نیز در آثار علمای شیعی از آنها استفاده شده است. آثار ابومخنف، در واقع، تکنگاری‌هایی است که بعدها پایه و اساس تاریخ‌نگاری شدند و به دنبال آن نگارش «تواریخ خلفا» و «طبقات» و ثبت و تدوین تاریخ بر اساس سال‌شمار و انساب رواج یافت. با اینکه به آثار ابومخنف توجه فراوان شده و از آن بسیار بهره برده‌اند، هیچ‌یک از آنها مستقیماً به دست محققان نرسیده و در صحت تألیف آثار منسوب به او تردید است (دائرةالمعارف بزرگ، همان‌جا).

طبری بسیاری از آثار ابومخنف را نام برده است. ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود، مقاتل‌الطالین، به روایات ابومخنف استناد کرده و ابن ندیم نیز فهرست نسبتاً کاملی از تکنگاری‌های وی ذکر کرده است (همان‌جا).

برخی از آثار ابومخنف عبارت‌اند از:

۱. اخبار آل ابومخنف بن سلیم (نجاشی، ص ۳۲۰)؛

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم، اخباری بزرگ سده دوم هجری قمری است. از زندگانی او آگاهی چندانی در دست نیست. درباره سال تولد او میان مؤلفان اختلاف نظر است؛ سرزگین آن را حدود ۷۰ق/۶۸۹م دانسته است. ابومخنف در کوفه، در خاندانی بزرگ و مشهور از تیره غامد و از قبیله یمنی آزد، متولد شد. جد بزرگ او، مخنف بن سلیم، هنگام دعوت پیامبر از ابوظبیران ازدی مسلمان شد. اجداد او طی چند نسل در خدمت پیامبر (ص) و علی (ع) بودند. مخنف بن سلیم در جنگ جمل در لشکر عراقیان حضور داشت و دو برادرش در این نبرد کشته شدند. پس از آن، از سوی امام (ع) به امارت اصفهان و همدان گماشته شد. از میان فرزندان او عبدالرحمان و محمد در جنگ صفین شرکت کردند. از یحیی، پدر ابومخنف، فقط در چند روایت نام برده شده است (دائرةالمعارف بزرگ، ذیل مدخل؛ ابن حجر، ج ۶، ص ۷۲).

مشخص نیست که ابومخنف از چه زمانی اخبار مربوط به حوادث تاریخی صدر اسلام را گردآوری کرده است؛ اما برخی از محققان، با توجه به تلفظ نام مکان‌ها، زمان آن را پس از پیروزی عباسیان در ۱۳۲ق دانسته‌اند. در واقع، می‌توان ابومخنف را از پیش‌گامان ثبت وقایع تاریخی به حساب آورد.

اخباری که ابومخنف درباره جنبش محمد بن خالد قسری، در ۱۳۲ق، گزارش کرده و روایاتی که از افرادی همچون جابر بن یزید جعفی و ابوخلد کابلی، که در تشیع اندیشه‌های خاص داشتند، و همچنین عده‌ای از خوارج نقل کرده، نشان‌دهنده رابطه گسترده وی با آنها برای جمع‌آوری اخبار و دسترسی کامل او به این منابع است (دائرةالمعارف بزرگ، همان‌جا).

تاریخ درگذشت ابومخنف نیز به درستی مشخص نیست. یاقوت حموی (ج ۱۷، ص ۴۱)، به نقل از ابن

dénonce. On regrettera surtout que ses développements soient amoindris par une documentation beaucoup trop partielle, et par la légèreté avec laquelle il traite tout le plan économique et social. Néanmoins, la polémique qui anime son livre provoque souvent une réflexion utile.

D. CHEVALLIER

*Ibn Miḥnaf, Luḥb b. Yahya al-Ezzā (51.774)*

Ursula SEZGIN, *Abū Miḥnaf. Ein Beitrag zur Historiographie der Umayyadischen Zeit*, pp. IX + 251, E. J. Brill, Leyde 1971.

Les spécialistes des études arabes et islamiques prennent de plus en plus conscience de l'importance de l'Islam primitif et de l'apport très considérable des deux premiers siècles dans la fécondation des œuvres postérieures. Qu'on me permette d'attirer l'attention sur une conférence très intéressante, et à ce sujet très significative, que M. le Professeur G. Leconte a tenue à l'Université de la Sarre en novembre 1970: « Ueber die Bedeutung des II. Jahrhunderts des Islams in der Kulturgeschichte der arabischen Welt » (ms.) (De l'importance du II<sup>e</sup> siècle islamique dans l'histoire culturelle des Arabes). La liste impressionnante que nous donne Ibn al-Nadim concernant différents domaines de l'esprit est bien éloquente là-dessus, et pourtant elle n'est vraiment pas complète: un seul exemple, parmi tant d'autres, en est une épreuve éclatante: l'œuvre d'Ibn Munabbih (m. 110/728 ou 114/732) dont le nom, comme auteur, ne figure nulle part dans son *Fihrist*.

L'ouvrage en question ici est un très bon témoin de l'activité littéraire intense dans la période omeyyade. Mme Sezgin, épouse du Professeur Fuat Sezgin, se donne pour tâche de nous le montrer avec une conviction très louable.

Dans l'introduction (1-6), l'auteur nous apprend comment son travail, né de la découverte du ms. d'Ankara (Saib 5418) dont les thèmes sont identiques avec ceux des monographies attribuées à A. M. par Ibn al-Nadim, a évolué d'une analyse des textes consultés dans la reconstruction à une analyse des sources-mêmes, c'est-à-dire forcément à celle de l'*isnād* sur lequel elle aura à revenir plus d'une fois au cours de son travail.

Le premier chapitre (7-38) retrace « les jugements d'Orientalistes modernes à propos de l'activité littéraire d'AM. » depuis Wüstenfeld jusqu'à Dürī et Petersen, en passant par Goitein, Rosenthal et Gibb. Elle conclut en attirant l'attention sur deux auteurs qui ont contribué à lui donner une nouvelle orientation et un appui méthodologique dans ces recherches: d'une part Nabia Abbott (*Studies I et II*, Chicago 1957 et 1967) dont la contribution à l'élucidation de l'activité littéraire dans l'Islam primitif est bien grande, d'autre part son propre mari dans la *Geschichte des arabischen Schrifttums* (t. I, Leyde 1967) où il met l'accent sur la nécessité de reconstruire systématiquement les œuvres dont les mss. ne nous sont pas parvenus.

Le deuxième chapitre (39-65) s'occupe d'« A. M. comme informateur d'historiens postérieurs »: en premier lieu l'on trouve al-Ṭabarī qui met à profit plus de 400 fois dans ses *Annales* 32 écrits attribués à A. M. Vient ensuite une série de six autres auteurs — depuis Naṣr b. Muzāḥim (m. 212/827) jusqu'à Ibn Ḥaġar al-'Asqalānī (m. 852/1449) — qui ont copié ou cité directement ou indirectement les ouvrages d'A. M. dans les leurs. Cette partie s'achève par une notice sur l'authenticité accordée par l'auteur aux citations attribuées à A. M. qu'il trouve chez ces auteurs.

Dans son troisième chapitre (66-98), Mme Sezgin présente « les résultats de l'analyse des *isnād*-s d'A. M. (chez al-Ṭabarī) »: elle arrive à la conclusion que son historien a

EBU MIHNEF  
TABARĪ, Muḥammad b. <sup>90-965962</sup>

Yahyā, Yahyā ibn Ibrāhīm ibn 'Alī.  
(Marwiyāt Abī Mikhnaf fī Tārīkh al-  
Tabarī)  
: مرويات أبي مخنف في تاريخ الطبري  
عصر الخلافة الراشدة : دراسة نقدية /  
تأليف يحيى بن إبراهيم بن علي  
المخنف، - النشرة 1، - الرياض :  
المنظمة العربية للترجمة : دار  
العامية، 1410 [1989 or 1990] = 524 p. ; 25 cm.

Thesis (master's)--Jāmi'ah  
al-Islāmiyah, Medina.  
Includes bibliographical  
references (p. 493-511) and index.

23 HAZIRAN 1997

35 riyals  
Abū Mikhnaf, d. 774  
Tabarī, 838?-923. Ta'rīkh al-rusul  
wa-al-mulūk  
AP-Islamic Hist.

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

050215 EBU MIHNEF

مرويات أبي مخنف في تاريخ الطبري عصر الخلافة  
الراشدة: دراسة نقدية / يحيى بن إبراهيم يحيى :-  
ماجستير. - الجامعة الإسلامية - الدراسات العليا - السيرة  
والتاريخ، 1408 هـ.

16 MAYIS

Ebu Mihnef el-Ezdi  
et-Tarikh al-Arab wa'l-Mu'asithim, 177-179.  
D.B. 4698-1

23 SUBAT 1996

6221. Yahyā, Yahyā Ibn-Ibrāhīm al-. Marwiyāt Abī-Mihnaf  
fī Tārīh aṭ-Ṭabarī : 'aṣr al-ḥilāfa ar-raṣīda ; dirāsa naqḍiyya /  
ta'līf Yahyā Ibn-Ibrāhīm Ibn-'Alī al-Yahyā. - Naṣra 1. -  
Ar-Riyāḍ : Dār al-'Aṣīma, [1990] = 1410 h. - 524 S.  
Inhalt: Literarkritische Studie über die Überlieferungen  
nach Abū-Mihnaf (um 709 - 774) im Tārīh des aṭ-Ṭabarī  
(839 - 923). - In arab. Schrift, arab. - Zugl.: Al-Madīna  
al-Munawwara, al-Gāmi'a al-Islāmiya, Magisterarb., ca.  
1987 30 A 9521

08 HAZIRAN 1996

Ebu Mihnef 5596. Abū-Mihnaf Lūṭ Ibn-Yahyā al-Azdī: Waq'at aṭ-ṭaf /  
li-Abī-Mihnaf Lūṭ Ibn-Yahyā al-Azdī al-Gāmidī al-Kūfī. -  
Qum : Mu'assasat an-Naṣr al-Islāmī, 1988 = 1367 h. - 280 S. -  
(Intiṣārāt-i islāmī; 493)  
In arab. Schrift, arab. 29 A 18610

31 AGUSTOS 1992

Ebu Mihnef el-Ezdi

Telisiyus-Elā, 235-237

D.B. 7326

23514 BARTOLD, V. Abu-Mikhnaf. ZVO  
17 (1906), pp. 0147-0149

Ebu Mihnef

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

10 AGUSTOS 1992

31 AGUSTOS 1992

Ebu Mihnef  
el-Ezdi

Fischer, Wolf Dietrich: Die Prosa des Abū Mihnaf. In: Islamwissenschaftliche  
Abhandlungen. Festschrift für Fritz Meier. Wiesbaden 1974. S. 96-105.

88-966235  
Abū Mikhnaf Luṭf ibn Yahyā al-Azdī, d.  
774?  
(Maqal al-Husayn wa-maḡra' ahl  
baytīhi wa-aṣḥābīhi fī Karbalā')

231 p. ; 24 cm.  
Title page vocalized.  
\$4.26 (U.S.)  
Afr-Lang.

20 ARALIK 1991

Abū Mikhnaf  
search under  
Abū Mikhnaf Luṭf ibn Yahyā al-  
Azdī, d. 774?

Abū Mikhnaf  
search under  
Abū Mikhnaf Luṭf ibn Yahyā al-  
Azdī, d. 774?

EBU MIHNEF

2904. Sezgin, Ursula. Abu Mikhnaf—Eine Beitrag zur Historiographie der  
Umayyadischen Zeit. Leiden: E. J. Brill; 1971; xii + 251pp.  
Reviewed by Juynboll, G. H. A. (1973) BO 30(1-2): 102-3; Khoury, R.  
G. (1973) AREA 20(2): 213-15.

Sezgin, U. Abū Mihnaf. Ein Beitrag zur Historiographie  
der umayyadischen Zeit. 1971. (xii, 251 p.) (D)  
ISBN 90 04 03347 5 cloth Gld. 90.—

16 ARALIK 1994

(215)

9530.42

مقتل ابي محنف او مقتل الحسين (ع) ومصراع اهل

بيته واصحابه في كربلاء . بغداد ، مطبعة اوفسيت الرسام ،

1977 .

144 ص

1 - الاسلام - تاريخ - مقتل الحسين (ع) 1 - مقتل

الحسين (ع) ومصراع اهل بيته واصحابه في كربلاء .

050215  
EBU MIH-  
NEF  
- HUSEYIN

13 AGUSTOS 1992  
EBU MIHNEF  
1-207

2947. Fischer, Wolfdietrich. 'Die Prose des Abu Mikhnaf'. In: Gramlich, Richard (Ed.). *Islamwissenschaftliche Abhandlungen—Fritz Meier zum Sechzigsten Geburtstag*. Wiesbaden: Franz Steiner; 1974: pp. 96–105.

05215

03 HAZIRAN 1992

EBU MIHNEF, 1-207

Abu Mikhnaf Lūf ibn Yahyā al-Azdī, d. 774? Spurious and doubtful works.  
[Hikayat al-Mukhtār fī akhdh al-thār]  
Kitāb hikāyat al-Mukhtār fī qisṣat al-akhdh bi-al-tha'r / [riwāyat Abī Mikhnaf]. — Beirut : Maktabat al-Andalus, [1945?]  
50 p. ; 20 cm.  
Arabic

MiU

nec 7-7208

Abu Mikhnaf Lūf ibn Yahyā al-Azdī, d. 774? Spurious and doubtful works.  
Maqāt al-Husayn wa-maṣra' ahl baytihi wa-ashābihi fī Karbalā', al-mashhūr bi-Maqtal Abī Mikhnaf. — Nejeḥ : Manshūrāt al-Maṭba'ah al-Haydarīyah, [1929]  
144 p. ; 22 cm.  
Arabic  
I. Title.

ClY InU MH MiU

nec 7-7210

Abu Mikhnaf Lūf ibn Yahyā al-Azdī, d. 774? Spurious and doubtful works.  
Mawliḍ baṭal al-Islām Amīr al-Mu'minīn 'Alī ibn Abī Ṭālib / [riwāyat Lūf ibn Yahyā al-Azdī 'an] Abī al-'Alī al-Ḥasan ibn Ahmad ibn Yahyā al-Azdī. — Nejeḥ : Manshūrāt al-Maktabah al-Haydarīyah, [1950?]  
220 p. ; 22 cm.  
Arabic  
I. al-Azdī, al-Ḥasan ibn Ahmad. II. Title.

MiU

nec 7-7209

Ebu Mihnef

اليحيى ، يحيى بن ابراهيم ،  
Ebu Mihnef مرويات ابي محنف في تاريخ الطبري : عصر

911 ي اليحيى ، يحيى بن ابراهيم

1410 هـ مرويات ابي محنف في تاريخ الطبري : عصر

الخلافة الراشدة : دراسة نقدية / تأليف يحيى بن ابراهيم

بن علي اليحيى ؛ اشراف اكرم ضياء العمري. - ط 1 .-

الرياض : دار العاصمة ، 1410 هـ ، 1990 م.

524 ص : جداول ، مثليات ؛ 25 سم

رسالة (ماجستير) - الجامعة الاسلامية ،

1408 هـ - تاريخ الطبري.

1. التاريخ الاسلامي - عصر صدر الاسلام

2. الخلفاء الراشدون 3. الفتوحات الاسلامية 4. ابو محنف

الازدي ، لوط بن يحيى ، ت 107 هـ 5. الطبري ،

محمد بن جرير ، ت 310 هـ . أ. الطبري ، محمد بن

جرير ، ت 310 هـ . تاريخ الطبري ب. العمري ، اكرم

ضياء ، مشرف ج. العنوان د. عنوان : تاريخ الطبري

الراشدة

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

29 OCAK 1992

الخلافة الراشدة : دراسة نقدية / اعداها يحيى بن ابراهيم

بن علي اليحيى ؛ اشراف اكرم ضياء العمري. - المدينة

المنورة : الجامعة الاسلامية ، قسم الدراسات العليا ،

شعبة السيرة والتاريخ ، 1408 هـ ، 1988 م.

472 ورقة ؛ 34 سم

رسالة (ماجستير) - الجامعة الاسلامية .

1408 هـ - تاريخ الطبري ، المسمى ، تاريخ الرسل

والملوك .

1. التاريخ الاسلامي - عصر صدر الاسلام

2. الخلفاء الراشدون 3. الفتوحات الاسلامية 4. ابو محنف

الازدي ، لوط بن يحيى ، ت 107 هـ 5. الطبري ،

محمد بن جرير ، ت 310 هـ . أ. الطبري ، محمد بن

جرير ، ت 310 هـ . تاريخ الطبري ب. العمري ، اكرم

ضياء ، مشرف ج. العنوان د. عنوان : تاريخ الطبري

هـ. عنوان : تاريخ الرسل والملوك

28 ARALIK 1990

SUNMA GELEN DOKÜMAN

050215

## بحث في نشأة

# علم التاريخ عند العرب

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	89758
Tas. No:	301 DUR.B

الدكتور: عبد العزيز الدوري

١٤٢٥ / ٢٥٥٥ هـ

- Ebu Mihnef

علم التاريخ عند العرب

### الموضوعات

١٣-٧	تمهيد
	نشأة التاريخ عند العرب
٧٠-١٥	وتطوره خلال القرون الثلاثة الأولى
١١٦-٧١	أصول مدرسة التاريخ في المدينة
١٣٢-١١٧	بداية القصص التاريخي
١٤٨-١٣٣	أصول مدرسة التاريخ في العراق
١٥٦-١٤٩	دوافع الكتابة التاريخية
	النصوص
١٦٤-١٥٧	١- عروة بن الزبير
١٧٥-١٦٥	٢- الزهري
١٨٥-١٧٧	٣- وهب بن منبه
١٩٥-١٨٧	٤- موسى بن عقبة
٢٢٢-١٩٧	٥- ابن إسحاق
٢٤٦-٢٢٣	٦- الواقدي
٢٥٥-٢٤٧	٧- ابن سعد
٢٧٦-٢٥٧	٨- أبو مخنف

# نامه وانسوران ناصری

31 MAYIS 1994

در شرح حال ششصد تن از دانشمندان نامی

Ebu Mihref

551-53.

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	120101-1
Tasnif No:	420.955 NAM.D

جز اول

چاپ دوم

ناشر:

مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم  
مؤسسه مطبوعات دارالعلم  
«قم» «قم»

چاپخانه دارالعلم  
«قم»

## (ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید)

نامش لوط و نسبش چنانکه محدث استرآبادی در کتاب منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال در ترجمه خود و خودش آورده بدین ترتیب است: لوط بن یحیی بن سعید ابن مخنف بن سلیم بن العمار بن عوف بن ثعلبه بن سعد بن مناة بن غامد الغامدی الازدی از علماء فن تواریخ و سیر و قدماء علم احادیث و خیر بوده، مردم شیعی را بر خلاف اهل سنت بر نقل و روایت وی اتکالی کامل و اعتمادی تمام حاصل است، مؤلفات و تصانیف او را زیاده معتبر و موثق شناسند، علامه حلی گوید:

«ابو مخنف رضی الله عنه شیخ من اصحاب الاخبار بالكوفة و وجهه و كان يسكن الى ما يرويه»

یعنی: او یکی از مشایخ ارباب سیر و معارف حفاظ و قایم بود، از وجوه مورخین کوفه بشمار میرفت، مردم آن عهد، مرویات و منقول ویرا بسمع قبول تلقی نموده با وثوق و طمأنینت در خاطر جای میدادند. در کتاب مشترکات و غیره نیز نزدیک بدین مضمون مسطور است: علماء عامه، نقل و خبر وی را محض تشیع مردود و مقذوح دارند و از حلیه قبول و پیرایه اعتبار، عاطل شناسند. شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی در قاموس گوید:

«ابو مخنف کمنبر لوط بن یحیی اخباری شیعی تألف من نقله السير متر وک»

یعنی وی از مورخین شیعه و محدثین آن سلسله است و در جمله ارباب سیر

خبر دادن حضرت سجاد از وفات ابو حمزه ج ۱

کشی (۱) آورده است که چون ابوبصیر از عیادت ابو حمزه بازگشت، خدمت آن حضرت سماعت اندوژ شد محض مراحم و مکارم، تقصد و شفقت فرموده و اذحالات ابو حمزه جو یا شد. ابوبصیر عرض کرد: باهمان رنجوری حلیف بستر است. فرمود با ابابصیر، چون بجانب وی بازگردی، ویرا ازمن سلام فراوان برسان و ازسانحه که هیچ نفس را از آن گزیر نیست ویرا آگاه کن که بیقین در فلان ماه و فلان روز ازین خاکدان فانی بسرای جاودانی رحلت کند. ابوبصیر گوید: عرض کردم خدادند جان مرا فدایت کند، ابو حمزه از شیعیهان شما هست او را با ما انس و الفت است: فرمود چنین است که گوئی، البته فراق دوستان، موجب انکسار و ملالت است ولی فیوضات نامتناهی الهیه که در نزد ماست از برای شما از صحبت یاران و الفت دوستان بهتر است آنگاه فرمودند که اگر ابو حمزه از خوف و خشیت الهی در هراس بود و احکام سید المرسلین و خاتم النبیین را مطاعت و اطاعت بر گردن نهاده و از معاصی و نافرمانی بزدان خود را نگاه داشته باشد، البته از میان آن اعمال حسنه در درجات علین با ما خواهد بود ابوبصیر گوید: چنانچه آن مخبر صادق خبر داده بود در همان ماه و همان روز ازین سرای فانی رخت برکشید، و این واقعه در سال یکصد و پنجاه هجری افتاد. این چند کتاب از مؤلفات اوست، کتاب تفسیر القرآن کتاب نوادر در حدیث کتاب زهد. رساله الحقوق. اولادی که از وی بماندند علی و حسین و نوح و منصور و حمزه بود.

اما علی و حسین در عدد ارواح و محدثین در شمار آیند و نوح و حمزه و منصور تا زید بن علی بن الحسین در جنگ همراه بودند در باری او کشش و کوشش کردند تا کشته شدند.

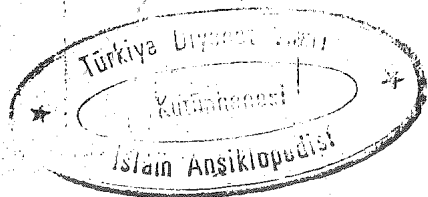
در منتهی الارب گوید: نماله بضم ناء مثلثه لقب عوف بن اسلام پدر بطنی است از عرب و لقب کرده شده است - بشماله بواسطه آنکه خورانید گروه خود را آشامانید شیر را با کف او.

(۱) منسوب به کش به تشدید شین از قراء جرجان: از علای رجال شیعه معاصر کلینی رحمه الله است.

# EARLY MUSLIM HISTORIOGRAPHY

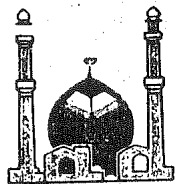
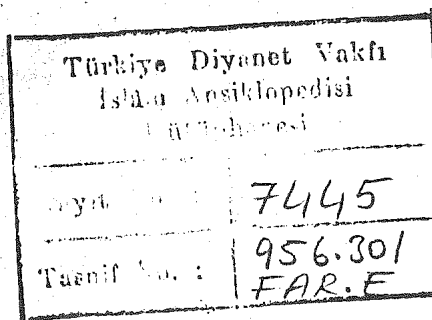
-Ebn uli'net

A Study of Early Transmitters of Arab History from the  
Rise of Islam up to the end of Umayyad Period.  
( 612 — 750 A.D. )



by

NISAR AHMED FARUQI, Ph. D.  
Reader in Modern Arabic,  
University of Delhi



IDARAH-I ADABIYAT-I DELLI

2009, Qasimjan Street, Delhi-6. (India)

In his reports, Saif combines both versions of Iraq and Medina regarding major political events, but basically he represents the Irāqī view of history and derives major portions of his narrations from the tribal traditions of Banū Tamīm to which he himself belonged. His reports on the *Futūḥ* of Iraq more vividly represent the views of Banū Tamīm, and in their style the impact of the *ayyām*-tales is also easily discernible.

Among his major transmitters are Hishām b. 'Urwa and Ibn Is'hāq.<sup>1</sup>

Abū Mikhnaf Lūṭ b. Yaḥyā b. Sa'īd b. Mikhnaf b. Sulaim al-Azdi : (d. 157 A.H. / 774 A.D.)

Abū Mikhnaf Lūṭ b. Yaḥyā b. Mikhnaf, the famous *akhbārī* of the last days of the Umayyad period, belonged to Kūfa and had specialized in genealogical studies. His grandfather, a partisan of 'Alī,<sup>2</sup> laid down his life in the battle of Şiffin.<sup>3</sup>

Abū Mikhnaf has dealt with the subject of *Riddah* (apostasy) as well as with the conquests in Iraq and Syria, and the battle of Şiffin. Other incidents of the Umayyad period, particularly of Iraq, like the upsurge of the Khārijites, civil disturbances, wars etc. are the subject of his more than thirty works which he is reported to have compiled.<sup>4</sup>

Abū Mikhnaf is not very particular about and scrupulous in authority chains. He has abundantly incorporated

1. al-Ṭabarī : *Tārīkh* Vol. III : 185-187.
2. Mikhnaf, his grandfather, was a Companion of the Prophet. Some *hadīths* have also been transmitted by him which are found in the *hadīth*-collections. (Ibn Ḥajar : *al-Isāba* Vol. I p. 753 al-Ṭabarī : *al-Dhail* p. 2367, *Usd al-Ghāba* IV p. 339.) Mikhnaf had three brothers : 'Abd Shams was killed in the battle of al-Nukhaila, al-Şaq'ab and 'Abdullah were killed in the battle of the Camel. (*al-Dhail* p. 2367).
3. al-Ṭabarī : *Tārīkh* Vol. I p. 3302 (Leiden ed.).
4. Ibn Nadīm : *al-Fihrist* p. 93, Yāqūt : *Mu'jam al-Udabā*, Vol. IV : 99, 220-221.

the Irāqī reporters. He has on many occasions emphasized the Umayyad version. Nevertheless, sometimes, he presents Iraqi and Madanī versions which seldom go in favour of the Umayyads. On such occasions he seems quite impartial and free from political bias or prejudices.

Reports of 'Awāna b. al-Ḥakam have been transmitted to us by Ibn al-Kalbī, al-Madā'inī, and Ḥaitham b. 'Adī who had either received those anecdotes from 'Awāna directly or from his compiled books on those subjects. His plan of a general history on the principles of coherent historical anecdotes in chronological order, or his writing the *Sīrah* of the Caliphs, clearly show a step forward in the direction of universal history. He has also employed the 'chains of authority' occasionally, and the use of poetry in historical anecdotes mirrors the impact of the *ayyām*-tales on his diction and style.

Ibn al-Nadīm has given a list of his works which include :<sup>1</sup>

1. *Kitāb al-Tārīkh* :
2. *Sīrah Mu'āwiya wa Banī Umayya* : According to Ibn al-Nadīm some say that the work actually belongs to Manjab b. Hārith which is not true.

Saif b. 'Umar Usayyidī Tamīnī : (d. 180/796 A.D.).

Saif b. 'Umar also belongs to the School of Kūfa. Ibn al-Nadīm gives the following list of his works :<sup>2</sup>

1. *Kitāb Futūḥ al-Kabīr wa al-Riddah* :
2. *Kitāb al-Jamal wa Masīr 'Ā'isha wa 'Alī* : This work deals with the murder-episode of 'Uthmān, and Saif transmitted it through Sho'ayb b. Ibrāhīm.<sup>3</sup> In my opinion the word '*Masīr*' is perhaps the scribe's error, it might well be '*Siyar*' in the original.

1. Ibn Nadīm : *al-Fihrist* p. 223.

2. Ibn Nadīm : *al-Fihrist* p. 228 Ibn Ḥajar : *Tehdhīb* Vol. IV : pp. 295-296.

3. Ibn Nadīm *al-Fihrist* : p. 228.

In his reports, Saif combines both versions of Iraq and Medīna regarding major political events, but basically he represents the Irāqī view of history and derives major portions of his narrations from the tribal traditions of Banū Tamīm to which he himself belonged. His reports on the *Futūḥ* of Iraq more vividly represent the views of Banū Tamīm, and in their style the impact of the *ayyām*-tales is also easily discernible.

Among his major transmitters are Hishām b. 'Urwa and Ibn Is'hāq.<sup>1</sup>

Abū Mikhnaf Lūṭ b. Yaḥyā b. Sa'īd b. Mikhnaf b. Sulaim al-Azdī : (d. 157 A.H. / 774 A.D.)

Abū Mikhnaf Lūṭ b. Yaḥyā b. Mikhnaf, the famous *akhbārī* of the last days of the Umayyad period, belonged to Kūfa and had specialized in genealogical studies. His grandfather, a partisan of 'Alī,<sup>2</sup> laid down his life in the battle of Šiffin.<sup>3</sup>

Abū Mikhnaf has dealt with the subject of *Riddah* (apostasy) as well as with the conquests in Iraq and Syria, and the battle of Šiffin. Other incidents of the Umayyad period, particularly of Iraq, like the upsurge of the Khārijites, civil disturbances, wars etc. are the subject of his more than thirty works which he is reported to have compiled.<sup>4</sup>

Abū Mikhnaf is not very particular about and scrupulous in authority chains. He has abundantly incorporated

1. al-Ṭabarī : *Tārīkh* Vol. III : 185-187.

2. Mikhnaf, his grandfather, was a Companion of the Prophet. Some *ḥadīths* have also been transmitted by him which are found in the *ḥadīth*-collections. (Ibn Ḥajar : *al-Isāba* Vol. I p. 753 al-Ṭabarī : *al-Dhail* p. 2367, *Usd al-Ghāba* IV p. 339.)

Mikhnaf had three brothers : 'Abd Shams was killed in the battle of al-Nukhaila, al-Šaq'ab and 'Abdullah were killed in the battle of the Camel. (*al-Dhail* p. 2367).

3. al-Ṭabarī : *Tārīkh* Vol. I p. 3302 (Leiden ed.).

4. Ibn Nadīm : *al-Fihrist* p. 93, Yāqūt : *Mu'jam al-Udabā*, Vol. IV : 99, 220-221.

then every C is A. For if every C is B and every B is A, then every C is A.

We now pass on to the second part of the procedure. We take on the conclusion just reached. We admit another premiss, namely "Not every C is A". This premiss is the minor of the original pair. But now the consequent of the conditional premiss has been denied; the contradictory of the antecedent therefore follows, namely that not every C is B.

It is true that Zayed's text reads: *fa-yarʿitju naqīdu l-muqaddamī, wa huwa anna kulla d b*. We do have a variant reading, namely, *an laysa kull*. And since the *quaesitum* is quite clearly set out as *an laysa kullu d b*, it is reasonable to suppose that that *quaesitum* has now been reached by means of a *reductio* proof.

On my interpretation we are spared blaming Avicenna for logical mistakes; both his exposition of *reductio* and his use of it are traditional and straightforward. It is nevertheless not clear how to make good his claim that the *reductio* procedure is derivative. One thing is certain: we can reduce the procedure to that governing *modus ponens* (Avicenna's "exceptive" syllogism) provided that we are given contraposition. So if we have:

If p, then q,

but not q.

We can proceed to:

If not q, then not p,

and not q.

It is still not clear how Avicenna would show that contraposition can be reduced to procedures devised only for categorical cases. In this, as in many other instances, we are left by Avicenna wondering how he would work out in detail the very general claims he often makes about logical issues.

RICHARD BOSLEY

UNIVERSITY OF ALBERTA, EDMONTON

*Abū Miḫnaf: Ein Beitrag zur Historiographie der Umayyadischen Zeit.* Von URSULA SEZGIN. Pp. ix + 251. Leiden: E. J. BRILL. 1971. Gld. 68.00.

The methods and implications of this effort to rehabilitate Abū Miḫnaf as an historian of the Umayyad period and as a source for later historians are appropriately recognized by the subtitle. This is much more than a simple monograph with the necessary critical apparatus because the materials themselves require an elaborate and detailed analysis that must confront the issue of the authenticity of early historical sources in which the appearance of an oral transmission sometimes masks the use of written records. So we are presented, once more, with a discussion that centers on the problems

of the antiquity of the *isnād*, its technical terms, and an attempt to identify the approximate point at which history first began to be written down in Arabic.

Beginning with a survey of the opinions that Wüstenfeld, Brünnow, Wellhausen, van Arendonk, Griffini, Strothmann, Brockelmann, Gibb, and Petersen have had of Abū Miḫnaf, Sezgin reveals her objections to the orientalist *taqlid* and by her own preference for taking the information provided by *isnāds* more seriously in some cases manages to push back the frontier of written sources and the use of the *isnād*. It must be admitted that earlier orientalists sometimes tended to be too "smart" when it came to evaluating sources, and Sezgin's work is typical of the reversing tide of skepticism. Her reaction seems basically to be against the implication that skepticism of the authenticity or tendentious nature of certain sources excuses one from taking them seriously. She is telling us instead that the sources are there and we might as well use them. But while her reaction is understandable, there is a speculative and subjective quality to some of her alternatives. It should not be necessary, for instance, to place the question of Arabic prose composition in the context of the value-loaded issue of the "cultural level" of the Umayyid period.

The very tendentious nature of our early sources might be used as evidence for the appearance of a real historical attitude, as opposed to the mere chronicling of events, if history be regarded as an interpretation of past events that presents a point of view or a particular version of issues. Early Arabic historical compositions seem to fit such a definition almost exactly as they are the outgrowth of early conflicts, designed to justify or to condemn the antagonists and reflecting the same issues on which the tradition concentrated. Since history and Tradition are twin disciplines using the same materials, Sezgin frankly bases her evaluation of Abū Miḫnaf on Nabīa Abbott's *Studies in Literary Arabic Papyri* to lay the foundation for history writing in the Umayyad period, and on Fuat Sezgin's *Geschichte des arabischen Schrifttums* for tradition transmission.

In addition to these considerations Sezgin, via Abbott, cites the pre-Islamic historical issues raised by Muḥammad's mission, subsequent Muslim biographical interest in the Prophet's own life, and Umayyad patronage of history as factors contributing to the formation of a Muslim Arabic historical genre. Stylistically, the original, primitive element consists of the detailed, first person accounts of the *ayyām* literature that developed as *qisās* into the monographic treatment of particular events by the end of the seventh century followed by a shift from monographs to a chronological treatment by the mid-eighth century. The authorities responsible for this development were the authors of historical or religious

MADE IN THE U.S.A. 1951

new horizons for investigation. Among the tribes there quickly developed a spirit of partisanship (*'asabiyya*) for and pride in the particular garrison towns, or *amsār*, in which these tribes lived. Moreover, general political developments in the early days served to consolidate tribal alignments, and also to increase the interest in them. Added to this was the fact that information pertaining to the conquests was important for its bearing on the settlement of the tribes in the *amsār*, and on administrative plans in general. The Umayyads encouraged studies on such topics, which during the period of their rule were an indispensable part of a good education.<sup>48</sup>

The second century A.H. witnessed *akhbārīyūn*, philologists, and genealogists engaged in vigorous activity each in his own field. The *akhbārīyūn*, or narrators of *akhbār*, "accounts" or "stories," represented the line of historical studies, in which the others also had a role to play. But at the same time, the works of such scholars, especially in the early period, indicate that the various aspects of their interests and writings at times intermingled. During the first two centuries A.H., the activities of these scholars were concentrated in Kufa and Basra, two bustling centers of the Arab tribes. This gives the Iraqi accounts a predominant position in this perspective on historical writing.

*Qisās* and *akhbār* on the great deeds of the tribes were told in evening gatherings (*majālis*) of the tribe or governor, or in the mosque, and were customarily regarded as the collective property of the families or tribes. There also appeared transmitters, *ruwāt*, who passed down scattered *akhbār* or poetry. If we know very little about the transmitters of verse, we know a great deal about the *ruwāt* who transmitted reports in prose.

<sup>48</sup> Ibn al-Nadīm, *Fihrist*, edited by Gustav Flügel (Leipzig, 1871-72), p. 89; also Ṣalāh al-Dīn al-Munajjid's introduction to 'Umar ibn Yūsuf, *Turfat al-ashāb fī ma'rifat al-ansāb*, edited by K. V. Zetterstéén (Damascus, 1369/1949), pp. 6ff.

At the dawn of the second century A.H. the inclination to collect these *akhbār* and relate them in continuous organized fashion, arranged according to subject or event, emerges into our view in written form. The *akhbārīyūn* were thus the first historians in the tribal perspective. In their gathering of historical materials they consulted family and tribal accounts, and also other accounts in circulation in the garrison town. These they supplemented, especially on matters concerning the Rāshidūn caliphate, with accounts from Medina. There were also government registers in Iraq and Syria, most notably the *Dīwān al-khātām*, or "Dīwān of the Seal," and similarly the army *dīwāns* in which the tribes were registered. It is probable that the *akhbārīyūn* made use of these as well. The influence of the Islamic framework on these authors is confirmed by the fact that they could not disregard the *isnād*. Though they used it freely and somewhat carelessly, its gradually increasing importance among the *akhbārīyūn* indicates the continuity of the influence of the Islamic perspective on the writing of history. The collection of *akhbār* was part of a phase of general culture, that of the gathering of *hadīth* and other accounts in each individual province.

The writings of the first *akhbārīyūn* have not survived to modern times, thus our assessment of their work is restricted to the extracts which have come down to us by way of such later historians as al-Ṭabarī and al-Balādhurī. Let us now look at some of these *akhbārīyūn*.

Let us begin with Abū Mikhnaf (d. 157/774), a Kufan *akhbārī* with an interest in genealogies.<sup>49</sup> He authored more than thirty books in which he wrote about the Ridda, the conquests in Syria and Iraq, the *shūrā*, Ṣiffīn, on subsequent events

<sup>49</sup> His grandfather was one of the devoted followers of 'Alī and was killed at Ṣiffīn. See al-Ṭabarī, *Ta'rikh*, I, 3302f. [Abū Mikhnaf has since been studied in detail in Ursula Sezgin, *Abū Mikhnaf: ein Beitrag zur Historiographie der umayyadischen Zeit* (Leiden, 1971); cf. also *EP*, I, 140 (H.A.R. Gibb); Petersen, *'Alī and Mu'awiya*, pp. 55ff.; *GAS*, I, 308f.]



## آثار أبي مخنف لوط بن يحيى الشيعي

١٥١ - (١) مقتل أبي عبد الله الحسين بن علي رضي الله عنهما

ERBŪ MĪHNEF

( ذكره سزكين )

لأبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي الشيعي ( ت ١٥٧ هـ ) .

- منه نسخة في مكتبة المتحف العراقي ، رقم ( ١٤١٠٢ ) في ( ١٠٦ ) ورقة ،  
منسوخة سنة ١٢٢٢ هـ (٤) .
- ومنه نسخة أخرى في المكتبة المذكورة ، رقم ( ١٥٣٥٤ / ١ ) في ( ٧٠ ) ورقة ،  
منسوخة سنة ١٢٦٤ هـ (٥) .
- ومنه نسخة أخرى في المكتبة المذكورة ، رقم ( ٢٤٦٩٥ ) في ( ٣٦ ) ورقة ،  
منسوخة سنة ١٣٧٠ هـ (٦) .
- (٤) مخطوطات التاريخ والتراجم والسير في مكتبة المتحف العراقي ص ٢٨٦ .  
(٥) المصدر السابق ص ٢٨٧ .
- ومنه نسخة أخرى في المكتبة المذكورة ، رقم ( ٢٥٧٦٨ ) في ( ١٩٣ ) ورقة ،  
منسوخة في القرن العاشر الهجري (١١) .
- ومنه نسخة أخرى في المكتبة المذكورة ، رقم ( ٢٧٢٣٩ ) في ( ٦٢ ) ورقة (٢) .
- ومنه نسخة أخرى في المكتبة المذكورة ، رقم ( ٢٧٩٩٢ ) في ( ٨٠ ) ورقة (٣) .
- ومنه نسخة أخرى في معهد التراث العلمي العربي بجامعة حلب ، رقم ( ١٣٢ )  
عتقي ( في ( ٧٠ ) ورقة منسوخة سنة ١٠٥٤ هـ (٤) .

١٥٢ - (٢) الأزارقة \*

ذكره الزركلي (٥) وابن النديم (٦) وياقوت الحموي (٧) .

١٥٣ - (٣) بلال الخارجي \*

ذكره ابن النديم (٨) وياقوت الحموي (٩) .

١٥٤ - (٤) حديث ياحميراء ومقتل ابن الأشعث \*

ذكره ابن النديم (١٠) وياقوت الحموي (١١) .

- 
- (١) مخطوطات التاريخ والتراجم والسير في مكتبة المتحف العراقي ص ٢٨٧ .  
(٢) المصدر السابق ص ٢٨٨ .
  - (٤) فهرس المخطوطات المودعة في خزانة معهد التراث العلمي العربي ص ١٣١ .
  - (٥) الأعلام ٥ : ٢٤٥ .
  - (٦) الفهرست لابن النديم ص ١٠٥ .
  - (٧) معجم الأدباء ١٦ : ٤٢ .
  - (٨) الفهرست لابن النديم ص ١٠٥ .
  - (٩) معجم الأدباء ١٦ : ٤٢ .
  - (١٠) الفهرست لابن النديم ص ١٠٥ .
  - (١١) معجم الأدباء ١٦ : ٤٢ .

حسين بن قاسم بن محمد النعمي، حمزة بن حسين بن قاسم النعمي،  
استدركات على تاريخ التراث العربي، قسم السيرة و التاريخ،  
مج. السادس، جدة 1422، ص. 66-71. ISAM 90259.

# دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳.

۲۱۳ ابو مخنف

(نک: همانجا؛ صدیق، ۱۴۳). مدفن او در همان مکان قرار دارد (ابن خطیب، ۷۱؛ ابن قنفذ، همانجا) و امروزه نیز از زیارتگاههاست (بستانی، ۱۱۳/۵). این رباط که اکنون، به نام خود او شهرت دارد، تا دیر زمانی از مراکز دعوت صوفیان به شمار می‌رفته و نیز از فعالیتهایی که در آن صورت می‌گرفته، فراخواندن مردم به حج و راهنمونی و یاری رساندن به حجاج بوده است (نک: صدیق، همانجا). ابن خطیب که در سفر به مغرب در این رباط میهمان بوده، از آن به عنوان مکانی پر از دحام یاد کرده و به وصف فضای آنجا و مقبره ابو محمد پرداخته است (همانجا). ابن قنفذ که در ۷۶۳ق از این رباط دیدن کرده است، می‌نویسد که نوادگان ابو محمد در آن ناحیه مقیم بودند و بزرگ ایشان ابو العباس احمد بن یوسف بود (نک: همانجا) که نظارت بر اموال رباط را برعهده داشت و از مقامات مذهبی شهر به شمار می‌رفت (نک: ابن خطیب، ۶۹، ۷۰، ۷۱). ابو محمد ۷ فرزند داشته است که ۳ تن از آنان در کنار قبر او مدفونند (اسماعیل، ۳۹۱-۳۹۵). از فرزندانش، عبدالعزیز (د ۶۴۶ق) در شمار اولیاء مصر بوده و عیسی (د ۶۹۸ق) امارت آسفی را داشته است (همو، ۳۹۳).

احمد بن ابراهیم بن احمد، نواده ابو محمد، کتابی درباره او با عنوان المنهاج الواضح فی تحقیق کرامات ابی محمد صالح داشته که در قاهره (۱۳۵۲ق/۱۹۳۳م) به چاپ رسیده است. این کتاب در پاسخ به نسبتهای ناروای مخالفان مالکی مذهب ابو محمد به طریقه او و نیز در پی بی سامانی اوضاع و احوال پیروانش در اواخر سده ۷ق، تألیف شده بود (نک: تری مینگهام، 51).

به ابو محمد اثری به نام تلقین الورد منسوب شده است (نک: همانجا) که از آن نشانی در دست نیست.

مآخذ: ابن خطیب، محمد، نفاضة الجراب، به کوشش احمد مختار عبادی و عبدالعزیز اهوانی، قاهره، دارالکتاب العربی؛ ابن خلدون، یحیی، بغیة الرواد، به کوشش عبدالحمید حاجیات، الجزائر، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م؛ ابن زیات، یوسف، التشوف الی رجال التصوف، به کوشش آدولف فور، رباط، ۱۹۵۸م؛ ابن قنفذ، احمد، انس الفقیر و عز الحقیق، به کوشش محمد الفاسی و آدولف فور، رباط، ۱۹۶۵م؛ اسماعیل، عثمان عثمان، حفاقر شالة الاسلامیة، بیروت، ۱۹۵۹-۱۹۶۰م؛ بستانی، بلوی، احمد، التبت، به کوشش عبدالله عمرانی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ صدیق بن عربی، المغرب، تونس، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م؛ عمرانی، عبدالله، حواشی بر التبت (نک: هم، بلوی؛ غبرینی، احمد، عنوان الدرابة، به کوشش عادل نوبیض، بیروت، ۱۹۶۹م؛ یاقوت، بلدان؛ نیز:

Trimingham, J.S., *The Sufi Orders in Islam*, London, 1973.

محمد جواد انواری

أبو مُحَمَّدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ مِيكَالِي، نك: آل ميكال.  
أبو مُحَمَّدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدَ، نك: ابن زهر.  
أبو مُحَمَّدَ مَرْتَعِشَ، نك: مرتعش.

**أبو مخنف**، لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن سليم، اخباري بزرگ سده ۲ق. درباره ابو مخنف، به رغم شهرت بسزایش، آنچه موجب شگفتی است، بی‌اطلاعی از احوال و زندگی اوست، چنانکه حتی طرحی ساده از احوال وی را به درستی نمی‌توان ترسیم کرد. همین

۱۸۷۰م: صدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، به کوشش فان اس، بیروت، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م؛ علی خان مدنی، انوار الربیع، به کوشش شاکر هادی شکر، نجف، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م؛ عوفی، محمد بن محمد، تذکره لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، ۱۳۳۵ش؛ مافروخی، مفضل بن سعد، محاسن اصفهان، به کوشش جمال‌الدین حسینی تهرانی، تهران، ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م؛ مدرس، محمد علی، ربیعة الادب، تبریز، ۱۳۴۶ش؛ یاقوت، ارباب.

أبو مُحَمَّدَ رُوَيْمِ بْنِ أَحْمَدَ، نك: رويم.  
أبو مُحَمَّدَ شَمْسُ الدِّينِ عَبْدِ اللَّهِ بُنْجَيْرِي، نك: آل بنجیر.

أبو مُحَمَّدَ صَالِحَ، ابن نصار بن غفیان ماجری دُكَّالِي (۵۵۰ - ۶۳۱ق/۱۱۵۵-۱۲۳۴م)، صوفی مراکشی که پیروانش موسوم به ماجریون از سلسله‌های صوفیه مغرب دور به شمار رفته‌اند (ابن قنفذ، ۶۴، ۶۶). وی منسوب به دگاله است که ناحیه‌ای است در غرب مراکش و منتهی به سواحل اقیانوس اطلس (نک: یاقوت، ۵۸۱/۲؛ قس: عمرانی، ۱۲۳).

نسب ابو محمد به عمر بن عبدالعزیز، هفتمین خلیفه اموی می‌رسد (اسماعیل، ۳۹۱). از زادگاه او و سالهای آغازین زندگی چیزی دانسته نیست. وی مراحل تحصیل و کسب مقامات را نزد ابو محمد عبدالرزاق جزولی (ابن زیات، ۳۲۷؛ ابن قنفذ، ۶۱) و ابو طاهر بن اسماعیل زهری (اسماعیل، همانجا) و صوفی مشهور ابو مدین مغربی (غبرینی، ۱۲۴؛ ابن خلدون، ۱۲۶/۱؛ ابن قنفذ، ۳۵، ۶۲) سپری کرد. ابو محمد همچنین از مصاحبت و دیدار ابو ابراهیم اوادار بهره داشت (همانجا). از مدت تحصیل وی ۲۰ سال در اسکندریه به شاگردی ابوطاهر بن اسماعیل زهری گذشته است (اسماعیل، همانجا). از اینکه استاد دیگر او، عبدالرزاق جزولی خود از شاگردان ابو مدین بوده (ابن قنفذ، ۶۱) و احتمال داده شده که ابو محمد در آغاز با واسطه شاگرد ابومدین به شمار می‌رفته (همو، ۶۲)، می‌توان پنداشت که اقامت او در اسکندریه و نیز محلی از دوران پختگی پیش از زمان شاگردی ابو مدین بوده است.

ابو محمد شاگردان و مریدان بسیاری را پرورده است که از آن جمله می‌توان ابو عبدالله محمد بن ابی القاسم سجلماسی (همانجا؛ غبرینی، ۱۲۳، ۱۲۴)، ابو زکریای یحیوی (بلوی، ۱۴۳) و ابو سعید هنصلی (تری مینگهام، 86) را نام برد. آنچه از طریقه ابو محمد می‌دانیم، اهتمام به حفظ سنتهای مشایخ نخستین و ممارست در مجاهده و مراقبه و مداومت بر آداب و اواد است (ابن زیات، ۱۳). وی در ارشاد و دستگیری طالبان کوشا بود (ابن قنفذ، ۶۱) و آنان را به تزکیه نفس و ترک و تجرد فرا می‌خواند و برای سلوک هر یک مراحل را توأم با اواد خاص قرار می‌داد (همانجا). به گفته ابن زیات شاگردان ابو محمد کرامات بسیاری به او نسبت داده‌اند (همانجا).

ابو محمد در اواخر عمر مقیم آسفی مرکز دگاله بود (ابن زیات، همانجا) و در آن شهر رباطی بنا نهاد که خود نیز در آن سکنی داشت

findet. Auch ein näheres Eingehen auf gewisse im Westen zu Unrecht gebräuchliche Bezeichnungen (wie Mohammedaner) und falsch verstandene Begriffe (wie Kismet) hätte sich gelohnt. Hier und da sind die statistischen Angaben, die die Autoren wegen deren Wandelbarkeit ohnehin auf ein Mindestmass reduziert haben, nicht up-to-date. Die mit 500 Millionen angegebene Zahl der Muslims steht in einem krassen Missverhältnis zu der Zahl von ca. 700 Millionen, wie die zahlenmässige Stärke des Weltislams neuerdings von einheimischen Gelehrten geschätzt wird. Auch über die Auslegung mancher Begriffe aus dem Bereich der islamischen Theologie mag man anderer Meinung als die Verfasser sein.

So wäre *Ġihād* sachgerechter mit Selbstbehauptungskampf als mit „Heiliger Krieg gegen die Ungläubigen“ zu übersetzen. Der *Ġihād* hat bekanntlich zwei Erscheinungsformen: eine geistige und eine militärische. Die erste Erscheinungsform hat sogar Übergewicht vor der zweiten und heisst daher „der grosse *Ġihād*“. Was den militärischen Selbstbehauptungskampf („den kleinen *Ġihād*“) anbelangt, so gilt dieser lediglich den Aggressoren, den Abtrünnigen und den Wegelagern. (Siehe die Islam Ansiklopedisi, Bd. 3, S. 169). Die Formulierung, der *Ġihād* erfordere „Bekehrung der Heiden, wenn nötig unter Anwendung von Zwang“ verleitet zu der weit verbreiteten Ansicht, dass sich der Islam mit Feuer und Schwert verbreitet habe. Dies wollten aber die Autoren, was man auf Grund anderer Ausführungen im Lexikon feststellen kann, sicherlich nicht behaupten. Eine Präzisierung wäre also hier vonnöten gewesen.

Bei der Fülle des Materials, das dieses Buch enthält, waren kleinere Fehler unvermeidlich. So ist zu korrigieren: *al-Ĥadiġa* in *Ĥadiġa* (S. 386), *Masġid al-aqsā* (S. 762) in *al-Masġid al-aqsā*, *insān al-kāmil* (S. 456) in *al-insān al-kāmil*.

Der Stil des Lexikons ist flüssig und leicht verständlich. Besonders gut geschrieben sind die Artikel, in denen die Verfasser, die lange Zeit im Orient gelebt haben, ihre eigenen Erfahrungen und Einblicke präsentieren. Hervorgehoben seien die Ausführungen über die Beduinen, das Bürgertum, die Gewerkschaften, die Landwirtschaft und die Stadt sowie über die geistige Befruchtung des Abendlandes durch den Orient (etwa im Sachartikel Andalus). Hier erkennt man erst so recht, wieviel liebevolle Mühe in diese Arbeit investiert worden ist. Diese wird daher sicherlich bald zu einem unerlässlichen Referenzbuch in jeder deutschsprachigen Redaktion, Bibliothek und Bildungsanstalt sowie in jedem Planungsbüro für Wirtschaft und Politik werden. So zweifle ich nicht daran, dass dieses Buch — wie der inzwischen verstorbene Autor und der ihm im Heimgang gefolgte Herausgeber Gustav E. von Grunbaum es wünschten — den Zugang „zu Welt und Menschen eines schwer erfassbaren, immer bedeutender werdenden Kulturkreises“ erleichtern wird.

Wien, Dezember 1972

S. BALIC

\* \* \*

Ursula SEZGIN, *Abū Mikhnaf, ein Beitrag zur Historiographie der Umayyadischen Zeit*. Leiden, E. J. Brill, 1971 (8vo, XII, 251 pp.). Price: Hfl. 68,—.

The book under review is a partly rewritten, partly abridged PhD dissertation presented in 1968 to the University of Giessen, Germany. The authoress is the wife of Fuat Sezgin, the author of GAS.

The incentive for this dissertation was provided by the discovery of a manuscript preserved in Ankara in which a part of the text could be identified with an abridgment of the *Kitāb al-ghārāt* by Abū Mikhnaf (± 70-157/± 689-775). Ursula Sezgin's book in its present form deals mainly with Abū Mikhnaf and his position among early Muslim historiographers.

The overall impression of this book is very favourable indeed. In a concise but rather dry style Ursula Sezgin sets out to give a survey of the opinions of earlier scholars who have done research into the life and works of Abū Mikhnaf. The last scholar she mentions, whose work is extensively criticized, is E. Ladewig Petersen (*‘Alī and Mu‘āwiya in early Arabic tradition. Studies on the genesis and growth of Islamic historical writing until the end of the ninth century*, Copenhagen 1964). It appears that Ursula Sezgin bases her study mainly on the findings of two scholars whose theories were published in recent years: Nabia Abbott, *Studies in literary Arabic papyri*, 2 vols, and F. Sezgin, GAS, vol. I. The main issue with which the latter's theory is concerned is that of the transmission of written material, a transmission which — according to F. Sezgin — began already during the first decades of the first century of the Hijra (cf. GAS, I, p. 53-84). It is obvious from her book that Ursula Sezgin upholds this theory.

Then the authoress draws for us a picture of how the earliest historians of Islam worked. We see how they made collections of information items, which they had received partly orally, partly written down from one or more masters, contemporaries or eye-witnesses of an event. All facts and information items concerning one particular event or a closely connected sequence of events — 'Themenkreis' as Ursula Sezgin calls it — were put down in writing, if that had not yet been done, and placed in a certain order in a *kitāb*, which the present reviewer cannot help comparing with a sort of 'file'. The *kutub* found their way to other, later historians, who, on the basis of these *kutub* and other material collected from elsewhere, compiled new 'monographs', as Ursula Sezgin calls them.

Thus, if we picture an early historiographer writing a book on, for example, the battle of Siffin, we see a man making an excerpt of, or writing out fully the material he has collected in his 'file' that bears the heading *Siffin*. What we call 'the writing of books', comprises this activity. It should be borne in mind, however, that neither the wording nor the arrangement of the material of a certain *kitāb* could be changed by the later monographer. As Ursula Sezgin herself succinctly puts it (p. 41, note 2): "Die Ausdrücke: exzerpieren, ausschreiben, auszugsweise aufnehmen etc. sind in keinem Fall so zu verstehen, dass eine Änderung des Wortlautes, ein Zusammenfassen und Resümieren des Inhaltes erfolgt sei. Der Wortlaut muss, folgt man der Methode der ḥadīth-

آنگاه پس از برچیده شدن بساط بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس - که ابتدا تظاهر به طرفداری از علویان می کردند- مقداری زمینه مساعد شد و مورخان و محققان از فضای نسبتاً باز استفاده کردند و دست به قلم برده، درباره حادثه کربلا تاریخ نگاشتند.

دقیقاً روشن نیست که چه کسی برای اولین بار تاریخ کربلا را نوشت و رشادتها و حماسه آفرینیهای حسین-ع- و یارانش را ترسیم کرد. مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی احتمال داده اند که اصبع بن نباته نخستین فردی بود که درباره امام حسین-ع- مقتل نوشته است. <sup>۱</sup> ولیک اینک از مقتل وی اثری نیست و گویا در متون تاریخی نیز گزارشی از آن نیامده است.

از کهنترین و ارزشمندترین آثار نگاشته شده درباره حادثه کربلا، مقتل الحسین ابومخنف است که متن کامل آن نیز در دسترس نیست.

کتاب ابومخنف به سبب اهمیت و ارزشی که داشته است مورد توجه مورخان و محققان قرار گرفت و بسیاری متن آن را به طرق گوناگون نقل کردند. تأثیر کتاب وی در آثار تاریخی بعد درباره واقعه کربلا به حدی است که می توان وی را سرآمد مقتل نویسان به شمار آورد. بدان سان که هرکسی در مورد این حادثه عظیم مطلبی نگاشته و گزارشی نقل کرده، معمولاً از اوست.

### زندگی ابومخنف

ابومخنف در نیمه دوم قرن اول هجری در شهر کوفه به دنیا آمد. خاندان او از بزرگترین خاندانهای شیعه و از یاران با وفای علی-ع- به شمار می رفتند. مخنف بن سلیم جد دوم او از اصحاب رسول خدا-ص-<sup>۲</sup> و از مدافعان و همراهان امیرالمؤمنین علی-ع- و از فرماندهان عالیقدر و کارگزاران شایسته حکومت وی بود. وی در نبرد جمل و صفین در سپاه علی-ع- فرماندهی نیروهای قبائل «ازد»، «بجیله»، «خثعم» و «خزاعه» را به عهده داشت<sup>۳</sup>. آن حضرت پس از جنگ جمل، وی را به استانداری اصفهان و همدان منصوب کرد<sup>۴</sup>. پدر وی یحیی بن سعید تیز از یاران و اصحاب علی-ع- است<sup>۵</sup>. و برادران مخنف، صعقب و عبدالله از شهدای جنگ جمل در سپاه علی-ع-

## ابومخنف

# و سرگذشت مقتل وی

سید علی میر شریفی

حماسه خونریز کربلا و قیام شکوهمند اباعبدالله الحسین-علیه السلام- از شور انگیزترین و شهادت آفرینترین، و در عین حال رقت بارترین و فجعیمترین حوادث تاریخی بشر است. جلوه های ایثار و فتوت، کرامت و عزت، رشادت و شجاعت، که در صحرای کربلا به دست سرور و سالار شهیدان، امام حسین-علیه السلام- و یاران باوفایش به نمایش گذاشته شد؛ از یک سوی، ستمگریها، ددمنشیاها و درنده خویهای سپاهیان بنی امیه را افشاء کرد؛ و از سوی دیگر وجدان انسانهای آن روز را به شدت لرزاند و بدینسان عکس العملها به گونه های مختلف از همان سرزمین آغاز شد.

افزون بر فرزندان پیامبر-ص- که به انگیزه گسترش ابعاد حماسه حسینی، اینجا و آنجا، حقایق را می پراکندند، شاهدان و گزارشگران نیز ماجرای کربلا را بازگویی نمودند و بدین گونه، سینه به سینه به نسلها و عصرها سپرده می شد.

این نوع پاسداری از حماسه خونبار کربلا، تا انقراض حکومت ننگین بنی امیه و بنی مروان (سال ۱۳۲ هـ. ق) ادامه داشت و در آن دوران کمتر کسی توانست تاریخ بنویسد.

19 EKIM 2009

of the army commander who slew a great elephant (Abū al-Faraj, 19/9), or describing his release from prison aided by Salmā, or his own bravery (Abū al-Faraj, 19/5; Abū 'Alī Miskawayh, 1/205), delighted all other narrators of poetry, and few could resist his engaging tales, even if in all probability they were mostly pure legend (al-Jāhiz, 3/203/3; Ibn al-Athīr, 5/291).

Abū Mihjan's *Dīwān* (collected poems) was first published by Landberg in Leiden in 1886 and again, with a Latin translation, by Abel in 1887. In 1970 Ṣalāh al-Dīn al-Munajjid republished it, basing his edition on Abū Hilāl al-'Askarī's commentary.

#### BIBLIOGRAPHY

Abū 'Alī Miskawayh, Aḥmad b. Muḥammad, *Tajārib al-umam* (Tehran, 1366 Sh./1987); Abū al-Faraj al-Iṣfahānī, *al-Aghānī* (Cairo, n.d.); Afsaruddin, Asma, *Excellence and Precedence: Medieval Islamic Discourse on Legitimate Leadership* (Leiden, 2002); al-Āmidī, al-Ḥasan, *al-Mu'talif wa'l-mukhtalif*, ed. 'Abd al-Sattār Aḥmad Farrāj (Cairo, 1381/1961); al-'Askarī, Murtaḍā, *Abd Allāh b. Sabā wa asāfir ukhrā* (Beirut 1393/1973); al-Balādhurī, Aḥmad, *Futūḥ al-buldān* (Leiden, 1866); Blachère, Régis, *Histoire de la littérature arabe* (Paris, 1952–1966); al-Dhahabī, Muḥammad, *Tārīkh al-Islām* (Beirut, 1407/1987); al-Dīnawarī, Aḥmad, *al-Akhhbār al-tiwāl* (Cairo 1960); Ḥāwī, Ilyyā, *Fann al-shi'r al-khamrī* (Beirut, 1981); Ibn 'Abd al-Barr, Yūsuf, *al-Istī'āb* (Cairo, 1380/1960); Ibn 'Abd Rabbih, Aḥmad, *al-'Iqd al-farīd* (Cairo, 1940–1953); Ibn al-Athīr, 'Alī, *Uṣd al-ghāba* (Cairo, 1280/1863); Ibn Ḥajar al-'Asqalānī, Aḥmad, *al-Iṣāba* (Cairo, 1328/1910); Ibn Qutayba, 'Abd Allāh, *al-Shi'r wa al-shu'arā'* (Beirut, 1964); Ibn Sallām al-Jumahī, Muḥammad, *Ṭabaqāt al-shu'arā'* (Leiden, 1916); al-Jāhiz, 'Amr b. Baḥr, *al-Bayān wa al-tabyīn* (Cairo, 1351/1932); Madelung, Wilferd, *The Succession to Muḥammad: A Study of the Early Caliphate* (Oxford 1997); al-Mas'ūdī, 'Alī b. Ḥusayn, *Murīj al-dhahab* (Beirut, 1385/1966); Qudāma b. Ja'far, *al-Kharāj wa ṣanā'at al-kitāba* (Baghdad, 1981); Rhodokanakis, N., and Pellat, Ch., 'Abū Mihdjan', *EI2*, vol. 1, p. 140; Sezgin, GAS; al-Ṭabarī, *Tārīkh*; Shoshan, Boaz, *Poetics of Islamic Historiography: Deconstructing Ṭabarī's History* (Leiden, 2004); al-Wāqidī, Muḥammad, *al-Maghāzī*, ed. Marsden Jones (London, repr. 1966); Yāqūt, *Buldān*.

ALI BAHRAMIAN  
TR. MANSUR SANA'I

**Abū Mikhnaf**, Lūṭ b. Yaḥyā b. Sa'īd b. Mikhnaf b. Sulaym, was a distinguished historian of the 2nd/8th century. In spite of his great renown, there is a surprising lack of information about his life, which makes it difficult to construct even the simplest of outlines. This has led scholars to focus attention exclusively on his narratives. These reports which, as shall be seen, were cited from his works in a particular way by later authors, shed little light on his life, and therefore one has to proceed with caution in attempting to reach any conclusions.

Abū Mikhnaf was born in Kūfa, into a large and distinguished household of the Banū Ghāmiḍ, part of the great Yemeni tribe of Azd (al-Kalbī, 21/481–482). Information regarding his family in different sources, albeit scattered, is more plentiful. According to Abū Mikhnaf himself (Ibn Sa'd, 1(3)/30), his forebear Mikhnaf b. Sulaym became a Muslim in 6/627 when the Prophet invited Abū Zabyān of Azd to embrace Islam. For this reason, Mikhnaf b. Sulaym, who also narrated a number of *ḥadīths* from the Prophet, is regarded as a Companion (al-Ṭabarānī, 20/310–311; Abū al-Shaykh, 1/279–282; Ibn 'Abd al-Barr, 4/1467; Abū Nu'aym, *Ma'rifa*, 2/fol. 206a; al-Mizzī, *Tuhfa*, 8/367–368; Ibn Ḥajar, *al-Iṣāba*, 6/72). The only detail in the sources regarding Mikhnaf b. Sulaym's life prior to the caliphate of 'Alī b. Abī Ṭālib concerns his participation in the conquest of Iraq (al-Dīnawarī, 114). He was in the Iraqi forces at the battle of the Camel and carried the standard of Azd (Naṣr b. Muzāḥim, 117; al-Balādhurī, *Ansāb*, 2/236; al-Dīnawarī, 146). Mikhnaf's brothers 'Abd Allāh and Ṣaq'ab were killed in this battle (al-Ṭabarī, *Tārīkh*, 4/521, 'al-Muntakhab', 547; al-Balādhurī, *Ansāb*, 2/241). He was later appointed governor of Iṣfahān and Hamadān by 'Alī b. Abī Ṭālib (Naṣr b. Muzāḥim, 11; Abū al-Shaykh, 1/277–278; Abū Nu'aym, *Dhikr akhhbār*, 1/72). Before the battle of Ṣiffīn, he was summoned by 'Alī b. Abī Ṭālib,

latter were forced to recognise the clear superiority of their visitor. This episode again belongs to a favourite literary topos of the "encounter," in which prominent mystical personalities confront each other. Al-Sam'ānī (d. 562/1166) quotes Abū Ḥafṣ, under the heading "Haddād," in his extensive compilation of *nisbas* (the part of a Muslim name that originally indicated tribal origins and location, and later often referred to a special characteristic or profession). For this all-round savant from Khurāsān, Abū Ḥafṣ was a Ṣūfī whose life was full of miracles. Thus, according to al-Sam'ānī, Abū Ḥafṣ, who was a monolingual Persian speaker, nevertheless, when brought face-to-face with Baghdadi interlocutors, spoke straightaway in Arabic (*Ansāb*, 158a).

From a historical perspective, the question is whether the founders of the Malāmatiyya and related personalities, such as Abū Ḥafṣ, really existed as an actual group in their time, or whether they were simply assigned this role by al-Sulamī in order to create a counterweight not only to the powerful local Karrāmiyya movement but also to the Ṣūfīs of Iraqī affiliation, some of whom had begun to gain a foothold in Iran in the middle of the third/ninth century, in emulation of Abū Bakr al-Wāsiṭī. Also known as Ibn al-Farghānī, since he came from the valley of the Farghāna (as indicated by his *nisba*), al-Wāsiṭī left his province beyond the Oxus and set out for Iraq, in order to attend the classes of famous Iraqī Ṣūfīs such as al-Junayd (d. 298/910). It was probably in the wake of al-Ḥallāj's execution in Baghdad in 309/922 that he fled the persecution of the Ṣūfīs in Iraq. He settled in Merv, in central Khurāsān, where he died in 320/930, after having passed through Nīshāpūr, which is where Abū Ḥafṣ and al-Sulamī both lived.

## BIBLIOGRAPHY

## SOURCES

al-Sulamī, *Ṭabaqāt al-ṣūfiyya*, ed. Johannes Pedersen, Leiden 1960; al-Sulamī, *Risāla al-Malāmatiyya*, ed. Abū l-'Alā' al-'Aḥfi, Cairo 1364/1945; al-Sulamī, *Jawāmi' ādāb al-ṣūfiyya*, ed. Etan Kohlberg, Jerusalem 1976; al-Sulamī, *Kitāb al-futuwwa*, ed. Süleyman Ates, Ankara 1397/1977; Abū Nu'aym al-Iṣfahānī, *Ḥilyat al-awliyā'*, Cairo 1351-7/1932-8; al-Sam'ānī, *al-Ansāb*, ed. David S. Margoliouth, Leiden 1912 (facsimile); Abū Ḥafṣ 'Umar al-Suhrawardī, *'Awārif al-Ma'ārif*, ed. 'Abd al-Ḥalīm Maḥmūd b. al-Sharīf (Cairo 1971), chaps. 8 and 9, comparison of *Malāmatiyya*, *Qalandariyya*, and *Ṣūfiyya*, with a theoretical approach and no biographical elements; al-Hujwīrī, *Kashf al-Mahjūb*, Leningrad 1926, repr. Tehran 1399/1979.

## STUDIES

Jacqueline Chabbi, Remarques sur le développement historique des mouvements ascétiques et mystiques au Khurasan, *SI* 46 (1977), 5-72; Jacqueline Chabbi, Abū Ḥafṣ al-Ḥaddād, *ELr*.

JACQUELINE CHABBI

## Abū Mikhnaf

**Abū Mikhnaf** Lūt b. Yahyā b. Sa'īd b. Mikhnaf al-Azdī (d. 157/774), of Kufa, in Iraq, was an early Muslim historian. His grandfather Mikhnaf b. Sulaym al-Azdī, who gave his name to this Azdī clan to which Abū Mikhnaf belonged, was considered a Companion of the Prophet. He ranked among the dignitaries of his kinfolk of the Azdī tribe and so, accompanied by two of his brothers, he joined the Azdī delegation that went to Mecca to meet the Prophet and pay homage to him and to embrace Islam.

Soon after the death of the Prophet, Mikhnaf b. Sulaym responded to the call for *jihād* made by the second caliph, 'Umar b. al-Khaṭṭāb (r. 13-23/634-44); seven

# مَرْوِيَّاتُ أَبِي مُحَمَّدٍ

## فِي تَارِيخِ الطَّبْرِيقِ

عصر الخلافة الراشدة  
دراسة نقدية

تأليف

محمد بن إبراهيم بن علي البجلي

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	1 29837
Tasnif No:	297-9 TAB.T

وزارة الثقافة  
الرياض

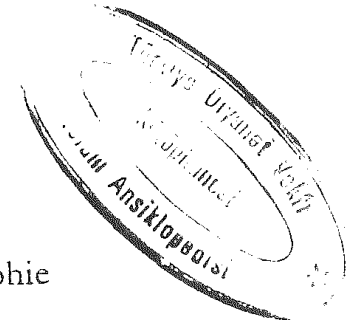
حقوق النشر محفوظة  
النشرة الأولى ١٤١٠ هـ

03 SUBAT 1995

وزارة الثقافة  
الرياض - المملكة العربية السعودية  
ص ٤٢٥٠٧ - التوزيع البريدي ١١٥٥١ - هاتف ٤١٥١٥٤

# Abū Miḥnaf

Ein Beitrag zur Historiographie  
der umayyadischen Zeit



URSULA SEZGIN  
ABÜ MIḤNAF  
EIN BEITRAG ZUR HISTORIOGRAPHIE  
DER UMAIYADISCHEN ZEIT

*Abū Miḥnaf*

von

URSULA SEZGIN

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

18 KASIM 1996

T.C. Kültür ve Turizm Bakanlığı T.C. Ankara Kültür Varlıklarını Koruma Kurulunun T.C. Ankara Kültür Varlıklarını Koruma Bölgesi	
Sayı : 10593	
Tarih : 12.11.1996	0114



LEIDEN  
E. J. BRILL  
1971

URSULA SEZGIN: *Abū Mikhnaf: ein Beitrag zur Historiographie der umayyadischen Zeit.* xi, 251 pp. Leiden: E. J. Brill, 1971. Guilders 68.

In her *Beitrag* on the historiography of the Umayyad period Ursula Sezgin treats of an author and topic of major significance in early Islamic history. From first sight one perceives that much careful research has gone into the production of this volume. In her preface we learn that Mrs. Sezgin's initial impulse to concern herself with Abū Mikhnaf arose from the discovery of a MS of mixed contents (Saib 5418) at Ankara, entitled *Kitāb al-ghārāt*, long known to us by citation in Arab historians—surely a precious work since Abū Mikhnaf died in 157/775 and is thought to have been born probably as early as 70/689. It seems he was a Kūfan, and three of his books are already known to exist in MS form. Naturally Mrs. Sezgin was immediately confronted with a number of questions (p. 2) as, for example, how the material cited by Arab authors and attributed to Abū Mikhnaf agrees with the newly found MS version, as well as many other problems besides.

The *Beitrag* commences by surveying the existing studies on Abū Mikhnaf from Wüstenfeld, Brünnow, and Wellhausen, to van Arendonk and Petersen. In discussing ways to a new investigation she quotes Nabia Abbott as accepting the works of the compilers of early history as basically authentic and not forged, although this is 'not to be equated with scientific reliability or factuality'. This view is largely held now though the older attitude tending to notions of widespread forgery dies hard. She indicates her own main sources for her investigation (p. 34) and defines the technical terms employed in transmission used by the historians, such as *samā'*, *qirā'ah*, *wijādah*, and later (pp. 126 and 129) *dhakara*.

Abū Mikhnaf is examined as an informant/authority (*Gewährsmann*) of later historians like Naṣr b. Muzāhim and Ṭabarī. For example she lists (p. 42) those writings of Abū Mikhnaf which are used as a source of Ṭabarī's 'Annals'. She discusses the *Kitāb Ṣiffīn* of Abū Mikhnaf and the work of the same title by Naṣr b. Muzāhim, and Abū Mikhnaf and Balādhuri's *Ansūb al-ashrāf* and *Futūḥ al-buldān*. Then again the *Kitāb al-ghārāt* is

compared with a work of the same title by Ibrāhīm b. Hilāl al-Thaqafī which, though not separately known from MSS figures in excerpts in Ibn Abī Ḥadīd's *Sharḥ maḥj al-balāghah*, as also with several other works in which al-Thaqafī quotes Abū Mikhnaf. She examines the method of Abu 'l-Faraj al-Iṣfahānī who drew upon Abū Mikhnaf in his *Maqātil al-ṭālibīyīn*, and draws attention to the problem of tendentious reorganization of Abū Mikhnaf's writings in historians who quote from him.

A further chapter embodies the results of an analysis of the *isnāds* to Abū Mikhnaf in Ṭabarī along with a discussion of various aspects of transmission and the transmitters of historical information. This important chapter also speaks of the inapplicability to the historiography of Abū Mikhnaf of Schacht's thesis relating to *isnāds*. Ch. iv lists the writings of Abū Mikhnaf where they figure in Ṭabarī and the authorities (*Gewährsleute*) cited by Abū Mikhnaf, from whom the latter drew his information. This seems at least to weaken, to some extent, Schacht's dismissal of *isnāds*. Further citations of passages from Abū Mikhnaf in early texts are also given.

The new Ankara MS of the *Kitāb al-ghārāt* is described (p. 111 f.) in detail and chapter headings are given. It is a sixth-century A.H. MS, apparently an abbreviated version of the original book. Then follow citations drawn from the unabbreviated original which figure in early texts.

Other aspects of Abū Mikhnaf's literary output with which Mrs. Sezgin deals are the *Maqal al-Husain*, and some works known by citation alone such as his *Waq'at Ṣiffīn*, this latter followed by an analysis of the parallel work by Naṣr b. Muzāhim, etc. There are a list of the authorities used by Abū Mikhnaf, a bibliography and indexes.

The importance of Mrs. Sezgin's thorough study, utilizing all researches achieved up to date, is obvious. No doubt similar appreciations will have to be made of other early authorities. The impression one does form is that of the collection of historical data from quite early in the first Islamic century; that these were in written form is by no means unlikely, for a society that could produce well drafted documents such as the Prophet's correspondence and treaties of which the authenticity, in all but a few instances, is not in doubt, would surely find no difficulty, more especially among a leisured milieu, in collecting and writing down accounts of historical events.

R. B. SERJEANT

BSOAS . c. 38 , s. 444-445 , 1975

(HERTFORD)

Abu Mihnaf

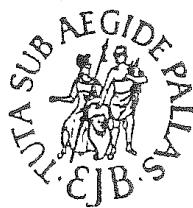
# Abū Miḥnaf

Ein Beitrag zur Historiographie  
der umayyadischen Zeit

von

URSULA SEZGIN

Abū Miḥnaf	
Kitāb al-Futūḥ	
al-Ḥamīdī	
Regist. No. :	10593
Publ. No. :	927-929 MIH



LEIDEN  
E. J. BRILL  
1971

107, 116

فتنة عبد الرحمن بن الأشعث في مرويات الطبري عن أبي مخنف  
"دراسة تاريخية تحليلية"

ارشيد يوسف حميدان\*

Abdullah b. Es'ad  
Tabari M.H. b. Es'ad  
Ebu Mihnef-

ملخص

تهدف هذه الدراسة إلى تسليط الضوء على مرويات أبي مخنف في تاريخ الطبري بالمقارنة مع الروايات الأخرى في المصادر المختلفة، مع التحليل والنقد لهذه الروايات المتعلقة بالفتنة التي قام بها ابن الأشعث بعد أن عينه أمير العراق، الحجاج بن يوسف الثقفي قائداً للجيش الاسلامي سنة ٧٩هـ. لمواصلة الجهاد بسجستان ومحاربة ملكها رتبيل.

وما كاد ابن الأشعث يصل إلى هناك حتى أعلن العصيان والتمرد على الحجاج وادعى لنفسه الحق بالخلافة ولقب نفسه أمير المؤمنين، فأطاعه جنده ويابعوه وعادوا تحت طاعته إلى العراق. وقبل أن يعود ابن الأشعث لمحاربة الحجاج تحالف مع رتبيل على أن يسقط ابن الأشعث الخراج عنه إذا كان النصر له، على أن يؤمن رتبيل الحماية له في بلاده إذا حاقت به الهزيمة.

وقد أعد الحجاج لابن الأشعث العدة فتصدى له في عدة مواقع داخل العراق وخارجه، وقد تمكن عبد الرحمن بن الأشعث أن يحقق انتصاراً في بادئ الأمر على الحجاج، ودخل البصرة والكوفة، إلا أن الحجاج صمد له، ونازله في وقعات أخرى بالزاوية ودير الجمام ومسكن والسوس، فحقق عليه انتصارات متتالية، مما جعله يفقد الثقة بأنصاره ومؤيديه، فلجأ بعد ذلك إلى حليفه رتبيل، ولم يتقاعد الحجاج عن مطاردته، بل أرسل إلى رتبيل يتهدهه إن لم يرسله إليه مقيداً فأطاعه رتبيل وأرسله إليه، وفي الطريق ألقى ابن الأشعث بنفسه من فوق سطح منزل فمات، فكانت هي نهاية أمره سنة ٨٥هـ.

تمهيد

تقول رواية لأبي مخنف<sup>(\*)</sup> في تاريخ الطبري عن

\* أستاذ مساعد، قسم التاريخ، كلية الآداب للبنات، الرياض، المملكة العربية السعودية. تاريخ استلام البحث ١٩٩٦/٢/١١ وتاريخ قبوله ١٩٩٧/١/٢٠.

<sup>(\*\*)</sup> أبو مخنف: لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن سليم، من الأزد، أحد الرواة الذين اعتمد عليهم الطبري في تاريخه وخاصة فيما يتعلق بتاريخ بني أمية، ذو ميول شيعية، وقد أجمع أهل الجرح والتعديل على تضعيف رواياته، توفي سنة ١٥٧هـ.

ابن قتيبة: أبو محمد عبد الله بن مسلم (ت ٢٧٦هـ)، المعارف: دت، دار المعارف، القاهرة، ص ٥٣٧؛ الذهبي: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (ت ٧٤٨هـ)، سير أعلام النبلاء، ١٤١٠هـ، ١٩٩٠م، مؤسسة الرسالة، بيروت، ج ٧، ص ٣٠٢-٣٠١، ج ١٤، ص ٢٦٧.

هشام بن محمد الكلبي<sup>(\*\*)</sup> عن يونس بن أبي إسحاق<sup>(\*\*\*\*)</sup> أن الحجاج بن يوسف الثقفي<sup>(\*\*\*\*\*)</sup> أصابه الضجر لما وقع بجيوش المسلمين في نواحي سجستان<sup>(\*\*\*\*\*)</sup> على يد ملكها رتبيل<sup>(\*\*\*\*\*)</sup> فأرسل إلى الخليفة عبد الملك بن مروان يطلب

<sup>(\*\*)</sup> هشام بن محمد بن السائب الكلبي، أبو المنذر هشام بن أبي النصر محمد بن السائب بن بشر بن عمرو الكلبي، العلامة النسابة، كوفي متشيع، أجمع العلماء على غزارة علمه، وخاصة علم الأنساب، وأنه حجة من الحفاظ المشاهير، توفي سنة ٢٠٤هـ، وقيل سنة ٢٠٦هـ.

ابن سعد، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع البصري الزهري (ت ٢٣هـ)، الطبقات الكبرى، ١٣٨٨-١٣٩٠هـ، دار التحرير، د.ب. ج ٦، ص ٢٥٠.

ياقوت الحموي: شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي البغدادي (ت ٦٢٦هـ)، معجم الأديباء، ١٩٩٣م، دار الغرب الاسلامي، بيروت، ج ٦، ص ٢٧٧٩.

<sup>(\*\*\*\*)</sup> يونس بن أبي إسحاق، عمرو بن عبد الله الهمداني السبيعي الكوفي، محدث الكوفة، يعد من صغار التابعين وأحد العلماء الصادقين، حدث عن أنس بن مالك وعامر الشعبي ومجاهد، دخل مع ابن الأشعث في فتنة وحارب معه، توفي سنة ١٥٩هـ.

الطبري: أبو جعفر محمد بن جرير (ت ٣١٠هـ)، تاريخ الرسل والملوك، ١٣٨٤هـ، ١٩٦٤م، دار المعارف، القاهرة، ج ٦، ص ٣٣٧-٣٣٨.

<sup>(\*\*\*\*\*)</sup> الحجاج بن يوسف الثقفي: لقب بالمببر، ذو شجاعة ومكر ودهاء وفصاحة وبلاغة، عهد إليه الخليفة عبد الملك بن مروان أول أمره برياسة الشرطة فأظهر كفاءة عالية في ضبط الأمور، ثم قاد جيوش عبد الملك بن مروان والوليد وحارب الخوارج في العراق فأخذ فتنتهم وحارب عبد الرحمن بن الأشعث ففضى عليه وبنى مدينة واسط بين البصرة والكوفة، توفي سنة ٩٥هـ، ودفن بواسط.

ابن خلکان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر (ت ٦٨١هـ)، وفيات الأعيان، ١٩٦٨م، دار صادر، بيروت، ج ٢، ص ٢٩-٥٤؛ الذهبي: سير أعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٤٣.

<sup>(\*\*\*\*\*)</sup> سجستان: يطلق عليها بلاد الداور، زابل، زابلستان، أو كابل (وهي عاصمة أفغانستان الآن)؛ ياقوت الحموي: معجم البلدان، ج ٣، ص ٢١٤-٢١٦.

<sup>(\*\*\*\*\*)</sup> رتبيل: وقيل زنبيل أو زونبيل، ملك سجستان، وهو لقب لملوك الترك في الأقاليم الشرقية لسجستان، صالح المسلمين ودفع الجزية، نقض صلحه مع المسلمين وامتنع عن دفع الجزية ثم عاد ودفعها ثانية في خلافة عبد الملك بن مروان.

أبو حنيفة الدينوري، أحمد بن داود (ت ٢٨٢هـ)، الأخبار الطوال، ١٩٨٨م، دار الفكر، بيروت، ص ٣٠٩؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ٦، ص ٣٢٨.

astri»), et Suter *maie* *-----*  
*magnis coniunctionibus* et le *Kitāb al-ḫirānāt* qu'on attribue aussi à Albumasar, mais, comme le constate J. Vernet dans un article récent, il y a une grande conformité entre ces deux ouvrages.

4) *K. al-Nukat*, manière de résumé du traité précédent, traduit par Johannes Hispalensis sous le titre de *Flores astrologiae*: le texte arabe se trouve dans les mss. de l'Escorial, 918, 1 et 938, 5, et aussi aux f<sup>os</sup> 1-29 du ms. 2588 de la Bibl. Nat. de Paris. La traduction latine a été imprimée à Augsbourg en 1488, à Venise en 1488, 1485 et 1506.

5) *K. al-Ulūf fī buyūt al-ʿibādāt*; c'était, selon les citations des auteurs postérieurs, une étude sur les temples qu'on avait édifîés dans le monde pendant chaque millénaire.

6) *K. Mawālīd al-riḍjāl wa-l-nisāʾ*, traité sur les natiuités des hommes et des femmes, divisé en douze chapitres et conservé dans le ms. de Berlin n<sup>o</sup> 5881.

On attribue encore d'autres œuvres à Albumasar, mais on ne saurait en affirmer l'authenticité; en tout cas, elles ne peuvent changer la personnalité scientifique, presque exclusivement astrologique, de notre auteur.

*Bibliographie*: Brockelmann, I, 221, S I, 394; Suter, 28, Nachtr., 162; Ibn al-Ḳiftī, *Taʾriḫ al-ḫukamāʾ*, éd. Lippert, 152; J. Lippert, *Abū Maʾshars Kitāb al-ulūf*, dans *WZKM*, 1895, 351-8; M. Steinschneider, *Die europäischen Übersetzungen*, 35-8; P. Duhem, *Le système du monde*, II, 369-860; C. Nallino, *Scritti*, IV, 331-2; G. Sarton, *Introd. to the Hist. of Science*, I, 568; J. Vernet, *Problemas bibliográficos en torno a Albumasar*, Barcelone 1952.

**ABŪ MAʿSHAR NAḌĪH B. ʿABD AL-RAḤMĀN AL-SINDĪ AL-MADANĪ**, esclave du Yémen, peut-être d'ascendance indienne, qui aspirait à l'affranchissement et vécut à Médine. Il était considéré comme un spécialiste de *ḥadīth* plutôt «faible», mais il est justement célèbre en tant qu'auteur d'un *Kitāb al-Maghāzī*. De nombreux fragments de ce dernier ont été conservés par al-Wāḳidī et Ibn Saʿd. Parmi ses sources, il mentionne Nāfiʿ, le *mawlā* d'Ibn ʿUmar, Muḥ. b. Kaʿb al-Ḳuraẓī ainsi que d'autres savants de Médine. En 160/776-7, il quitta Médine et demeura à Baghdād jusqu'à sa mort en ramadān (?) 170/787. Il y jouit de la faveur de plusieurs membres de la cour des califes ʿabbāsides. Ṭabarī lui a emprunté des informations sur l'histoire biblique et sur la vie de Muḥammad, et en particulier des données chronologiques, ces dernières allant jusqu'à l'année même de sa mort.

*Bibliographie*: Bukḫārī, *Taʾriḫ*, Ḥaydarābād 1360, 114; Ibn Ḥibbān, *Madjirūhīn* (ms. Aya Sofya 496, fol. 234); Ibn ʿAdī, *Duʿafāʾ* (ms. Topkapu Saray, Ahmet III, 2943, III, fol. 183b-185a); *Taʾriḫ Baghdād*, XIII, 457-62; Ibn Ḥadjar, *Tahdhīb*, X, Ḥaydarābād 1325-7, 419-22; *Dhahabī, Nubalāʾ* (ms. Topkapu Saray, Ahmet III, 2910, VI, fol. 188b-190a); le même, *Taʾriḫ al-Islām*, sous les *kunyas* des obituaires de la 17<sup>e</sup> *ṭabaqa*; Ibn Ḳutayba, *Maʿārif*, éd. Wüstenfeld, 253; Yaʿqūbī, II, 523; Yāqūt, *Muʿdjam*, III, 166; le même, *Mushtarik*, 256; J. Horowitz, in *IC*, 1928, 495-8; Brockelmann, S I, 297.

(J. HOROVITZ-[F. ROSENTHAL])

**ABŪ MIDFAʿ**. [VOIR SIKKA].

**ABŪ MIḤDJAN ʿABD ALLĀH** (ou Mālik ou ʿAmr) b. Ḥabīb, poète arabe de la tribu des

namīna et *-----*

(en 8/630), il se convertit en 9/631-2 et combattit à al-Ḳādisiyya [q.v.]; pour participer à cette bataille, il aurait d'abord échappé à son escorte (car ʿUmar l'avait banni à Ḥaḍawḍa, v. Goldziher, *Abhandl.*, I), puis obtenu d'être mis provisoirement en liberté par la femme de Saʿd b. Abi Waḳḳās [q.v.]; ce dernier l'avait en effet emprisonné pour ivresse, mais le comportement — d'ailleurs romancé par les historiens — du poète durant la bataille, lui valut le pardon du général. Il est possible qu'Abū Miḥdjan ait également participé à la bataille de Vologesias (Ullays). En 16/637, il fut encore exilé par ʿUmar à Nāsiʿ, et mourut peu après; on prétend avoir vu son tombeau sur la frontière d'Adḥarbayḍjān ou de Djurdjān.

Les fragments conservés de sa poésie ne manifestent aucune originalité, mais sa vocation de poète repose principalement sur ses chansons bachiques (le fameux vers: «Quand je mourrai, enterrez-moi auprès d'un pied de vigne...» lui est attribué), et il convient de prendre au sérieux un groupe de poèmes dans lesquels il lance ouvertement un défi à la prohibition coranique du vin; c'est cette attitude qui lui valut d'être banni plusieurs fois par ʿUmar.

Il y a lieu de ne pas confondre ce poète avec son homonyme Abū Miḥdjan Nuṣayb b. Rabāḥ, (voir NUṢAYB).

*Bibliographie*: Le *diwān* d'Abū Miḥdjan a été édité par Landberg, *Primeurs arabes*, I, Leide 1886 (autre éd., Caïre, s. d., avec commentaire de ʿAskarī) et par Abel, Leide 1887 (avec une biographie et une traduction latine). On trouvera des notices le concernant dans *Djumaḥī, Ṭabaḫāt*, Caïre, s. d., 105-6; Ibn Ḳutayba, *Shiʿr*, 251-3; Masʿūdi, *Murūdj*, IV, 213-9; *Aghānī*, XI, 137-43, XXI, 210-24; Ibn Ḥadjar, *Iṣāba*, IV, n<sup>o</sup> 1017; Baghdādī, *Ḳhiṣāna*, éd. Būlāḳ, III, 550-6; Caetani, *Annali*, V, 224 sqq.; O. Rescher, *Abriß*, I, 105-7; Nallino, *Scritti*, VI, 46; Brockelmann, I, 40, S I, 76. (N. RHODOKANAKIS-[CH. PELLAT])

**ABŪ MIḲHNAF LŪṬ B. YAḤYĀ B. ṢAʿĪD B. MIḲHNAF AL-ʿAZDĪ**, un des premiers traditionnistes et historiens arabes, mort en 157/774. Le *Fihrist* le nomme comme auteur de 32 monographies sur divers événements de l'histoire des Arabes, survenus particulièrement dans le ʿIrāḳ; la plupart des renseignements qu'ils fournissent se trouvent reproduits dans les chroniques de Balāḍhurī et de Ṭabarī. Les ouvrages qui nous sont parvenus sous son nom sont des productions tardives qui lui ont été fictivement attribuées. Son arrière-grand-père Miḳhnaf était le chef des Azd du ʿIrāḳ partisans de ʿAlī (voir Ibn Saʿd, VI, 22, et Naṣr b. Muzāḥim, *Waḳʿat Šiffīn*, Caïre 1365, index); néanmoins, Abū Miḳhnaf manifeste en général dans ses récits historiques un point de vue ʿirāḳien ou kūfien, plutôt qu'exclusivement šiʿite. En tant que traditionniste, il est regardé comme faible et peu digne de confiance.

*Bibliographie*: *Fihrist*, 93; Ṭūsī, *List*, n<sup>o</sup> 575; Kutubī, *Fawāt*, II, 175. (Caïre 1951, n<sup>o</sup> 360); Brockelmann, I, 65, S I, 101-2; Storey, II, 229; Wellhausen, *Arab. Reich*, préf. III-V (appréciation sommaire de ses matériaux et de sa méthode); Wüstenfeld, *Der Tod Husains und die Rache (Abh. Gott. Ges. d. Wiss., 1883)*; Barthold in *Zapiski Vostochn. otd. imper. russk. arkhéol. obsch.*, XVII, 147 sqq. (H. A. R. GIBB)

**ABŪ MUḤAMMAD ʿABD ALLĀH B. MUḤAMMAD B. BARAKA AL-ʿUMĀNĪ**, fréquemment nommé IBN

مقتل الحسين بن علي رضي الله عنهما ( ذكره سزكين )

لأبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي ( ت ١٥٧ هـ ) .

ERÛ  
MIHNEF

انظر آثار لوط بن يحيى الأزدي .

18 MAYIS 2015

DR. ABDUL KADIR  
KARIM  
KARIM

حسين بن قاسم بن محمد النعيمي, حمزة بن حسين بن قاسم النعيمي,  
استدركات على تاريخ التراث العربي, قسم السيرة و التاريخ,

ISAM 90259.

مج. السادس, جدة 1422, ص. 33

مقتل علي ( رضي الله عنه ) \*

ERU  
MITHNEF  
لأبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي ( ت ١٥٧ هـ ) .  
انظر آثار لوط بن يحيى الأزدي .

حسين بن قاسم بن محمد النعيمي, حمزة بن حسين بن قاسم النعيمي,  
استدركات على تاريخ التراث العربي, قسم السيرة و التاريخ,

ISAM 90259.

مج. السادس, جدة 1422, ص. 23

ERÜ  
MINNEF

مقتل عثمان ( رضي الله عنه ) \*

لأبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي ( ت ١٥٧ هـ ) .

انظر آثار لوط بن يحيى الأزدي .

09 1422 2005

MADDE TAYINLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

حسين بن قاسم بن محمد النعيمي, حمزة بن حسين بن قاسم النعيمي,  
استدركات على تاريخ التراث العربي, قسم السيرة و التاريخ,

İSAM 90259.

مج. السادس, جدة 1422, ص. 14

*Ebu Mihnef -*

3475 - لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف أبو مخنف الأزدي

الغامدي الكوفي الإمامي الأخباري المؤرخ المعروف بأبي مخنف

المترق 774/157

( أنظر : ذيل كشف الظنون 178/2 ، 289 ، 299 ، 540

؛ هديّة العارفين 1/841-842 ؛ معجم المؤلفين 157/8 ؛

الزركلي 245/5 )

من تصانيفه :

1 - كتاب الصّفين - في التاريخ

إسماعيل صائب رقم 5418 ورقة 128 ؛

2 - كتاب الغارات - في التاريخ

إسماعيل صائب رقم 5418 ورقة 129 - 202 ؛

3 - مصرع ( مقتل ) الحسين وما جرى له ولأهل بيته من قتلهم

و سفك دمائهم وسي حرّيمهم لعن الله من تعدى عليهم

كبره سنون رقم 1/48 ورقة 98 ، 1253 هـ - نشر في النجف

1343 ، 1347 ، 1353 ، 1366 وفي الكويت 1987

وفي بومباي 1311 ؛

MADDE SAVERLÄNDIKTÄM  
SONRA GELEN DOKÜMAN

2000

Sayfa: 1075

علي رضا قره بلوط، معجم المخطوطات الموجودة في مكتبات

استانبول، الجزء الثاني، [y.y.,t.y.]، İSAM 141628

ذخائر التراث العربية الإسلامية، مج. الأول، ١٩٨١/١٤٠١.

ISAM 95809.

314

[y.y : y.y]، ص.

أبو مخنف

- Ebu Mihnef

- لوط بن يحيى الكوفي ( ١٥٧ هـ )
- ١- قصة المختار بن عبيد الثقفي .
    - طبعت مع : ( الملهوف في قتلى الطفوف ) ، لابن طاووس النجف ، المطبعة الحيدرية ، ١٩٥٠ م ، ١٤٤ ص .
  - ٢- مقتل الحسين (ع) المشهور بمقتل ابي مخنف .
    - النجف ، المطبعة المنمية ، ١٣٥٣ هـ = ١٩٣٤ م ، ١٤٦ ص .
    - ط ٢ : النجف ، المطبعة الحيدرية ( د ت ) .
  - ٣- مقتل اولاد مسلم بن عقيل .
    - النجف ، المطبعة الحيدرية ( د ت ) ، ٦٤ ص .

ISAM 95809

ISAM 95809

(L) Abū Mikhnāf, Lūṭ bin Yahyá al-Azdī (d. ca. 157/774).  
*IAns*; IV (1948), 39; C. Brookelmann, *Allgemein Einführung in die Arabischen Papyri* (Vienna, 1924), 27-30; J. Wellhausen, *ARSS*, introd. Ibn an-Nadīm, *K.F.* 93, ff; Yāqūt *MU*, VI, 220-222; Ibn Ḥajar al-'Asqalānī, *Lisān al-Mizān*, IV, 492 ff; F. Rosenthal, *HOMH*, 63, 79, 428; As-Sakhāwī, *op. cit.*, 56; H.A.R. Gibb, *EI* (2), 1, 140 (short). D.M. Dunlop, *A.C.*, 81, who mentions his *Kitāb Siffin*. See the recent study by U. Sezgin, *Abū Mikhnāf, Ein Beitrag zur Historiographie der Umayyadischen Zeit* (1971) pp. XII+251. 'U.R. Kaḥḥālā, *MM*, VIII, 157-58 who gives reference to Arabic works and records the date of his death as 157/774. None of his monographs on historical events seems to have survived. See John Alden Williams, *Themes of Islamic Civilization* (1971) 192 where an extract from Abū Mikhnāf preserved in at-Ṭabarī is quoted. D.S. Margoliouth, *AR*, 82; H.A.R. Gibb, *Abu Mikhnāf, EI* (2), 1, 140. F. Wüstanfeld, *GAIW*, (no. 19), 5-6.

\* أبو مخنف ( لوط بن يحيى الكوفي ) ت ١٥٧هـ / ٧٧٤ م .

١ - رسالة أخذ الثأر ، وانتصار المختار على الطغاة الفجار :

○ بمبيء ، على نفقة الميرزا محمد الشيرازي ، مطبع كلدار حسني ،

حجر ، ١٣١١هـ / ١٨٩٣ م .

٣٦ ص ( ٦٩ - ١٠٤ ) ، طبعت مع مقتل الحسين .

٢ - قصة المختار بن عبيد الثقفي :

○ النجف ، المطبعة الحيدرية ، ١٩٥٠ م ، ١٤٤ ص ( طبعت مع

المهوف في قتل الطفوف لابن طاووس ) .

٣ - مقتل أولاد مسلم بن عقيل :

○ النجف ، المطبعة الحيدرية ، د . ت . ٦٤ ص .

٤ - مقتل الحسين :

○ بمبيء ، على نفقة الميرزا محمد الشيرازي ، مطبع كلدار حسني ،

حجر ، ١٣١١هـ / ١٨٩٣ م .

٦٨ ص ( طبع ومعها رسالة أخذ الثأر ) .

○ تحقيق محمد رضا ، النجف ، المطبعة العلمية ، ١٣٥٣هـ /

١٩٣٤ م ، ١٤٦ ص .

○ النجف ، المطبعة المرتضوية ، ١٣٦٦هـ / ١٩٤٦ م ، ١١٦ ص .

محمد عيسى صالحية ، المعجم الشامل للتراث العربي المطبوع ،  
الجزء الخامس ، القاهرة ١٩٩٥ ، ص . 61 ، DÍA Ktp. 40818 .

26 EYLUL 1996

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA BÖLÜMÜ KUTULMAN

نجم عبدالرحمن خلف استدراقات على تاريخ التراث العربي: قسم علم  
الحديث، الجزء الرابع، جدة 1422، ص.  
ISAM 090257 .

٥٥ - حديث الأزارقة \* E86 MIHNEF  
أبو مخنف: لوط بن يحيى الكوفي (ت ١٥٧ هـ) (٥).  
ذكره البغدادي (٦).

26 EYLOL 2004

MADDE FAYDIAH -- 1318  
JOMR: 1318

- (٥) ترجمه في « تاريخ التراث » : ١٢٧/٢ - ١٣٠ .  
(٦) انظر: « هدية العارفين » : ٨٤١/١ .

URSULA SEZGIN: *Abū Mikhnaf: ein Beitrag zur Historiographie der umayyadischen Zeit.* xi, 251 pp. Leiden: E. J. Brill, 1971. Guilders 68.

In her *Beitrag* on the historiography of the Umayyad period Ursula Sezgin treats of an author and topic of major significance in early Islamic history. From first sight one perceives that much careful research has gone into the production of this volume. In her preface we learn that Mrs. Sezgin's initial impulse to concern herself with Abū Mikhnaf arose from the discovery of a MS of mixed contents (Saib 5418) at Ankara, entitled *Kitāb al-ghārāt*, long known to us by citation in Arab historians—surely a precious work since Abū Mikhnaf died in 157/775 and is thought to have been born probably as early as 70/689. It seems he was a Kūfan, and three of his books are already known to exist in MS form. Naturally Mrs. Sezgin was immediately confronted with a number of questions (p. 2) as, for example, how the material cited by Arab authors and attributed to Abū Mikhnaf agrees with the newly found MS version, as well as many other problems besides.

The *Beitrag* commences by surveying the existing studies on Abū Mikhnaf from Wüstenfeld, Brünnow, and Wellhausen, to van Arendonk and Petersen. In discussing ways to a new investigation she quotes Nabia Abbott as accepting the works of the compilers of early history as basically authentic and not forged, although this is 'not to be equated with scientific reliability or factuality'. This view is largely held now though the older attitude tending to notions of widespread forgery dies hard. She indicates her own main sources for her investigation (p. 34) and defines the technical terms employed in transmission used by the historians, such as *samā'*, *qirā'ah*, *wijādah*, and later (pp. 126 and 129) *dhakara*.

Abū Mikhnaf is examined as an informant/authority (*Gewährsmann*) of later historians like Naṣr b. Muzāḥim and Ṭabarī. For example she lists (p. 42) those writings of Abū Mikhnaf which are used as a source of Ṭabarī's 'Annals'. She discusses the *Kitāb Ṣiffīn* of Abū Mikhnaf and the work of the same title by Naṣr b. Muzāḥim, and Abū Mikhnaf and Balādhurī's *Ansāb al-aṣhrāf* and *Futūḥ al-buldān*. Then again the *Kitāb al-ghārāt* is

compared with a work of the same title by Ibrāhīm b. Hilāl al-Thaqafī which, though not separately known from MSS figures in excerpts in Ibn Abī Ḥadīd's *Sharḥ nahj al-balāghah*, as also with several other works in which al-Thaqafī quotes Abū Mikhnaf. She examines the method of Abu 'l-Faraj al-Iṣfahānī who drew upon Abū Mikhnaf in his *Maqātil al-tālibīyīn*, and draws attention to the problem of tendentious reorganization of Abū Mikhnaf's writings in historians who quote from him.

A further chapter embodies the results of an analysis of the *isnāds* to Abū Mikhnaf in Ṭabarī along with a discussion of various aspects of transmission and the transmitters of historical information. This important chapter also speaks of the inapplicability to the historiography of Abū Mikhnaf of Schacht's thesis relating to *isnāds*. Ch. iv lists the writings of Abū Mikhnaf where they figure in Ṭabarī and the authorities (*Gewährsleute*) cited by Abū Mikhnaf, from whom the latter drew his information. This seems at least to weaken, to some extent, Schacht's dismissal of *isnāds*. Further citations of passages from Abū Mikhnaf in early texts are also given.

The new Ankara MS of the *Kitāb al-ghārāt* is described (p. 111 f.) in detail and chapter headings are given. It is a sixth-century A.H. MS, apparently an abbreviated version of the original book. Then follow citations drawn from the unabbreviated original which figure in early texts.

Other aspects of Abū Mikhnaf's literary output with which Mrs. Sezgin deals are the *Maqal al-Husain*, and some works known by citation alone such as his *Waq'at Ṣiffīn*, this latter followed by an analysis of the parallel work by Naṣr b. Muzāḥim, etc. There are a list of the authorities used by Abū Mikhnaf, a bibliography and indexes.

The importance of Mrs. Sezgin's thorough study, utilizing all researches achieved up to date, is obvious. No doubt similar appreciations will have to be made of other early authorities. The impression one does form is that of the collection of historical data from quite early in the first Islamic century; that these were in written form is by no means unlikely, for a society that could produce well drafted documents such as the Prophet's correspondence and treaties of which the authenticity, in all but a few instances, is not in doubt, would surely find no difficulty, more especially among a leisured milieu, in collecting and writing down accounts of historical events.

R. B. SERJEANT

BSOAS. c. 38, s. 444-445, 1975

(HERTFORD)